[illegible]

عاقل به نگردد بیک دانه بزی فوبه نگرد دو
رین بگفت وباد دیکو بو سر دنبه آمد ودست
دراز کرد که دنبه را بو دارد گفت ان رواه
خود آی که این نه کلاه شمس سیکیا تنست
دنبه دکان عبد الله بقالست ون
شتای کلاه شمس میش بسار راست
... دانیال دکالست ...
... لطف کرده ...
... کرد و گفت
آه ... زنان ...
سوز سینه اسیران ...

دنبه روزی گردان دیگر دست دراز کرد
که دنبه را بردارد گفت ای روباه با خودای
این نه دنبه است بلکه تله است زیرکه استاد
ان فرموده‌اند نه هر خونی که پیش آید
توان خورد نه هر چه از دست برآید
توان کرد روباه گفت و بیرون آمد
دل روباه از بهر دنبه شلق پلق میکرد
واین دو بیت میگفت طمع آرد بمرد آن
نقف زردی طمع از خود ببرید
[illegible] چو دندان طمع برکند بلبل
سلیم شد میان خرمن گل این بگفت

اما دل روباه از بهر دنبه سخت شلق
پلق میکرد روباه سر بالا کرد اللهی بحق
حرمت ماه رجب و شعبان و رمضان
و مصحف قرآن که تو مرا ازین دنبه روزی
گردان ناگاه نیم فرسک رفته بود
که گردی پیدا شد در میان گرد گرگی پیدا
شد روباه خندان شد و دست در
سینه کوفت و پیش گرگ شتافته
گفت السلام علیک ای [illegible]
پادشاهان وای وزیر
امیر امیران وای سلطان

واین خسرو خسروانان واین شهسوارِ
شهسواران گرگ گفت ایف روباه السلام
علیک خوش آمدی از کجا میایی و بکجا
میروی روباه گفت ای خداوند بسیا
لست که تو خشک عالم میکردم تا
که دیدار شما را ببنیم دین زمان چشم به
دیدار تو روشن شد زیراکه فرزندانرا
... میلم وصحبت در کار است
... بند یاد و جنگ در سما ...
... بند ...
... شما را توتیا سازند گرگ گفت

۳

چه دستنبش کمانرا بیاراستی
زهانه زهوگوشه برخواستی
بران لشکری تیر باران گرفت
چپ راست جنگ سواران گرفت
چه تیراز پی خصم انداختی
بنیزه سر زین فروساختی
پیلی لحظه ان نوجوان دلیر
بلنداخت جمعی ز مرکب بزیر
کرد انکه از داد با بندن بود
دلان دشمن چندان تن افکنده بود

چه آخر نحربش بتندی آمدند
یکی نعره از جگر بر زدند
بس چپ راست کردند حمله بدو
گرفتند گردش همی آن گروه
جوان دلاور چو دید آنچنان
گرفتند گردش همه دشمنان
همی کرد بر دشمنان کارزار
بر آورد از جان ایشان دمار
بجوشید بر خویشتن آن دلیر

یکی جنگ کردند مانند شیر

[illegible]

همیگفت افسوس و آه دریغ
[illegible]
که خورشید من شد بزیر میغ
دریغا برادر خبر داشتی
مرا این چنین زار نگذاشتی
ز احوال من کس ندارد خبر
گرفتار بر دست قوم حبش
نگه کرد چون او دگر کس ندید
یکی آه سرد از جگر بر کشید
نه چیده گل از عمر آن نوجوان

گذشته نو بهارش چو فصل خزان

یکی حمله کردند باری دگر
بران نوجوان یار نیکو سیر
باخر گرفتند اش اندر میان
زدند بر تنش زخمهای گران
زبس زخم خوارد آخر بیافتاد
چه افتاد بر خاک آن یار راد
زمانی ابر خاک و خون می طپید
که تا مرغ روح از تنش بر پرید
نه کس اندران دم ببالین او
که گوید دم نزع تلقین او

نه بد هیچکس

نه بد هیچکس تا وصیت کند
بسی داشت در دل از نیک و بد
باخر ازین چرخ نا پایدار
روان رخت بست سوی دار القرار
بخاک ماند افتاده در روی دشت
مگر باد بر سوی نعشش گذشت
به پوشید چشمش از آن روی خاک
تن نازنین اش بشد چاک چاک
چنین است آیین دنیای دون
بیک لحظه جهانی کند سرنگون

بدنیای دون چرا بسته دل
تو فارغ ز مکرش چه بنشسته
تو هشیار ازین مکر مکاره باش
ازین حیله گر زشت پتیاره باش
که تا چشم بر هم زنی ناگهان
بافسون دلا باید تر ازین جهان
مبند ای برادر بدنیا تو دل
که آخر شوی خار زار و خجل
هر انکس بدنیای دون غره شد چو جان کرد
چنان دان که فعلهای بد پیچیده شد

۶

چه جان کرد تسلیم ان نوجوان
بگوییید در ماتمش آسمان
چه گویم دگر من ز احوال وی
دگر نیست یارای گفتار وی
برادر چه احوال او را شنید
گریبان خود تا بدامان درید
ز خورد و بزرگ و ز بد تا نکو
سیاه پوش گشتند از بهر او
ز نیک و ز بد جمله گی از غمش
سیاه پوش گشتند در ماتمش

چه از جنگ ایشان بپرداختیم
بجنگ دگر روی بشتافتیم

جنگ کردن محمد سعید خان حاکم بخارای

یکی داستانی بگویم ز نو
بسازیم این قصه را پیش رو
چه احوال ایشان بدین گونه گشت
چنین بد ز تقدیرشان سرنوشت
خوانین چه کشتند واقف از آن
همه جمع گشتند به خیمه روان

کیفیت رای ایشان بدرون جا

یک لحظه بکار حق نمانیم
از بهر خدا چکار کردیم
یک طاعت بی ریا نکردیم
یک سجده بی خطا نکردیم
این اسم را جدا نکردیم
خود را بحق آشنا نکردیم
از بهر خدا چکار کردیم
کردیم کار بار بار
که فکر کلاه کفش و دستار

کندر پی باغ قصر زرکار
دل در غم این و آن گرفتار
از بهر خدا چکار کردیم
این مال جهان که هست آتش
شد خواجه ز بهر او مشوش
گر نقره که طلای بیغش
آخر تو بگو نفس سرکش
از بهر خدا چکار کردیم
بر خویش ملاف من کرانیم

من

٨

من خواجه فلان بن فلانم
در جامهٔ سیم زر نهانم
از راه بقا نه نشانم
از بهر خدا چکار کردیم
در کنج لحد که می‌نهی سر
آید بر تو نکیر منکر
پرسند ز تو سوی مکه در
گوید که بلند مد بر
از بهر خدا چکار کردیم

کردیم رضی بقضا بشوکه اینست

تو غافل و [illegible] کین است

هر چند که [illegible] [illegible]ین است

اخر کفن و [illegible]

از بهر خدا [illegible]

یارب به [illegible] [illegible]یست

من غیر تو حاجتم بلس نیست

ایچیز که کرده تو بس نیست

از بهر خدا چکار کردیم

واچند

[illegible] [illegible] نیست

این از مال ملا [illegible] [illegible] خرا

۹۲

این از مال ملا فظیعلی ولد [illegible]

محمد علی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

۵

[illegible] نصر مال ملا [illegible] [illegible]

محمد علی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بشنواي صاحب خرد بشنوا
بشنواي از بند اين حكايت
قصهٔ نقل نيمه پيش ارم
لشكر شير انها م بشمارم
اولا كندم است كه ... ال
بعد از ان باقلاي ...
كرد كوشت قصاب سور
نقل قندي ... خاد
چونكه شد روز نيمه ...

صفت خويش را عيان كردند
اولا كندم امد و بسخن
كفت باشيد جمله تابع من
چونكه ادم ز دانه ام خورده
فيض من ز دانه ام خورده
خلق در راه من دهد سوكند
... بس شود نكو لب نان
با زبارون كه چون مرا كارند
همه عالم ز من طمع دارند
سالي از سو كشني كند بارون

مکولیت لیت هدفه بکنا رنل
کیوه پوشند رو بمن ارند
صبح برخواسته سفرم درو
داس فوا[illegible]یش چون مطلس
طفلکان هم زجی دم خوشه
جمع سازند بهر خود [illegible]
خرمنم میرسند همچو کوه
طرفی ملیشبود بفوشکوه
هرکسی را رسومی ازهمت

[illegible]

صد ویرا زمن برد دهار
بعد ازون سوتراش بانجار
نیز دوا[illegible] میرد صد چار
نشش سرده براب دو سرکار
باقلم تاکی[illegible]ن زبان مکبشوه
در[illegible] والیش حل نیهاو[illegible]
چندکوی[illegible] زخود منم نامی
تابچندین بطولش انجامی
روز اول که حضرت یزدان
[illegible]اده بود ادم صفی را جان

[illegible]

چند روزی بخورد از نعمت
بی ریاضت جسم بی رحمت
دشمنکش املاند در پی ابلیس
رفت در فکر حیلهٔ تلبیس
خویش را از اهل جنان پیوست
خوشهٔ گندمی گرفت بدست
املاند برابر آدم
گفت ای یار مونس همدم
مدتی تا این بهشتی میکوشی

زین همه چیز ها که منع شده لذتی از ... تو کم

بخور لذت نکوئیش ببین
کم بود لذت نکوی چنین
گفت آدم که ای تو هی نادان
نیست وحدت ز قادر قیوم
که از این خوشه کنند به هم
بین خوشه دانهٔ گندم
گفت شیطان بخور تماشا کن
گر بد بپسند زود حاشا کن
آدم از فصاحی این فسون

عارفا خورد آدم از آن گندم
از بهشتش بیشتر زده ناروون

کی در راه نکوی خود را کم زد
لحظهٔ چون گذشت از پی اعدا
بو لغایت گو فتنوا ندرها
ملکان موکه نگاه کشتن
از خار ادمی اکاه
حکم امد ز نزد رب غفور
بکنید ادم از بهشتم دور
ملکان بر زبان ترکی زشت
کودان خسته را برون ز بهشت

تا کمیت زعانه در تنگ است
کس نگوید که اسب من لنگ است
بنده را هم صفات بسیار است
گفتن وصف خویشتن ناچار است
جا مبکنم بفصل بهار
بوی گل را دم هم چه مشک تتار
با گل قوضنم برادر وار
لیک دارم مصاحبت بکنار

بوده من رونق کاسه ایست
گر من چشم مهست خوب بوست
نو بوم بسلک تازگت لطیف
باشد اندر میان خلق شریف
گاه تو حد بوند گاه جلیس
بهر خیرم کنند بوم خمیس
داند چون نبلم و شوم محکم
نخورند اندر طعام نانی کم
گاه من به بود زهمه بید

یاقند ۱۹

رحصه فلان خان بن فوص
از مل بمیره در حاکی نبشر

یا غنا او نخستم زر و پول
بسکه هستم عزیز در هلوا
رسم من ثبت شد بدفتر شاه
دلگشا زین سخن شد آب
گفت زین حرفها بسی نی ناب
لفت نانکی فشاند میخوانی
هیچ قدر کسی نمیدانی
صفت جمله منتظر باشند
عاقلان از من خبر باشند

بنی شمع وادوده فانی الی ربع
زحلیه حالها فی و دزق

هر که بکمن بوقت میکارد
حاصلم را هزار بر دارد
میبرند نارده میسازند
در میان قبیطان اندازند
ازان زمان نام من شود بیشمر
لذتم بهتر از عسل باشد
گاه حلوای کنجدم سازند
طفلکان که خرند کربا زنند
هر دو قسم نور عالم افروزست

[illegible] کنجد بود صنم زجیب رنگ کاه بود

چونکه باسورک این بشنید
از حمیت جه بید می لرزید
گفت ای بی مروت ای چند
تا بکی خویش را کنید بلند
بهر خود هر که عظه میخوانی
قدر خود هیچ کس نمیدانی
من که جایم همیشه در بالاست
نشا هواست هر که منزلش بکجا
منزل من میان کوه بود

شاخ من سنبا شکوه بود نبی کی فاسنم کر ملند سحری

منشید استود بن نمکری
جونکه از شاخ خود کل اندام
بلبلان را بغلغل اندر زم
جوبهٔ من بود زیبه رنک
راست که دیده همچ تیر خدنک
کرمی بود نی که با دم
بیسه مکتبی نکشتی رام
نام من ورعجم بودم
کی دباسو رکم حویزه با

کفت هستی تو ابلهٔ نادون
خود ستاییست بیشهٔ شیطان
مرد را زین دست میباید
فند قارای این کند همی شاید
نندق القصه چونکه بود غریب
دم فرو بسته و نشسته ادیب
کفت کر من زنم زخویش کزاف
نیست جای مروت انصاف
اینکه بینی چنین مرا و دویش

شعر باری علیم بکشود خویش فهم ما که دانا کی جاهل

قد رمّا پیش مرد م موصل
جمعی از مرد موت اهل بیند
نقش گیرند بهر بازو بند
گو باینجا فقیر بی ور م
لیک در ارض روم بهو م
حرف بیهوده من نمی گویم
هر که مرد است بنده اویم
قصه هر نه من بنیکویم
خاک راه همه محبانم

[illegible]

گفت هستم بزرگ ابن ذلیل
نیست چون من کسی بزرگ اصیل
هست چندان درخت من عالی
سایه می افکند بصد قالی
چوب من گر بدست نجارون
[illegible]ند همه میشود قارون
هست مرد تفنگ جی مشتاق
تا به بندد ز چوب من قنداق
چون درختم رسد بموسم تاب
گه همی شاخ من فرو ریزد

[illegible]

جون عسل در پیاله میبینی

مغز من هم نهاده در سینی

روغنم بهر سوت نازك

نبك باشند شفا دهد جابك

طعم حلوای من بهر دهنست

لذت هریسه بلو نهلست

می نهندم بخونچهٔ شمشاد

میفشانند بر سر داماد

نقل قندی جدا ی حلت شنید

[illegible]

طبع ما را بسی ملول ازار

تا وجود مرا بود بجهان

تو که باشی که گوی این سخنان

من که راهی بکس نمی گیرم

تو که باشی که میزنی تیرم

گرچه این شعر ما پراشوبست

لیك خود را شناختن خوبست

[illegible]

لیلا عجوز در آشنا حو

کر فلک جامه داد کو انلار

دم مزن ین بر کمن غوغا

هست اینجا بزرک تر از انا

چون رسیلا این سخن بکوش موبن

دفت دو حالا ضعاب ستاین

کشمش سبز را جهانی

کفت هستی کر چو برادرم

محترم همه تاج بر سر من ١٩

سیر کین بر جماعت اخلاق

هر یکی بهر خود بدان کن اف

ای ~~... او شان ... مشن~~

... کشمش ملو نمیدانی

این سخن مبکتی و دانی

هست ما را درین زمانه زوال

کر چه امیم و کاه خلالی

شرا بیم و کاه انکور یم

لیک چون مینشنوی تو هوسی قصب
قصبرا دو فضلیتی بسیار
بعبس خویشتن را حمله آزار
این نصیحت نشنید پابوش موس
رفت در حال اضطراب سین
پس گرد انگه چهار انگشت
ناگهان زد بروی کشمش مشت
گشت آزرده کشمش مسکین
کرد برجا او بسی نفس پر

غنچه چغری بکنج ویرانه
سر نهاده دمی بدان تو غم
با لب خشک دیده پر نم
دیدن دیگر که خسرو خاور
کرد ان نور جهان انور
مش بخانه انجور
موبن زانفدیدا
یر مرد نیکو خواه
ن قصب را مکن اکرام

نیز چون مینیز بجای هو بیز نعم را بیند حکی زین
این گفت در آن سال شکل حون نان آنیه

د اهنگ اخترا ب سنجین

زد با چنین نعرهٔ لربیا

تا به پیش توز رنگ مستا

[illegible] اکه نظر دیل شد به نزد موین

گفت ای تیره روزگار س[illegible]

تو چرا کشتی چنین کمر [illegible]

از کجا این تعبیر آوردی

ار چه معلوم [illegible]

ما علی حضرت رو احتراز

کن [illegible] این روزها هیچ کار

مگر سیم و پنجم و سیزدهم

و شانزدهم و بیست یکم و

و بیست چهارم و بیست

و پنجم زیرا که این روزها

ایام نحس است یا علی خدای

تعالی هر روزی را از برای

چیزی قرار داده است پس بنیاد

عالمها در روز یکشنبه شها
ده است و سفر کردن در
روز دوشنبه و من که پیغمبرم
در روز دوشنبه از مکه بمدینه
رفته‌ام پس بحمام رفتن و دارو
کشیدن در روز سه شنبه
نیک باشد و دارو خوردن در
روز چهارشنبه و حاجت
خواستن در پنجشنبه و نکا

کردن در جمعه و من که محمد
و جمیع پیغمبران در روز جمعه
زن خواسته‌اند و صید و شکار
در روز شنبه نیکست یا علی
در شب چهارشنبه از جامه
خواب برخیز که ابلیس پنجه بر پشت
تو میزند و دیوانگی می‌آورد
یا علی در میان قامت نمازی دعا کن

که مستجاب میشود یا علی
بر در بهشت نوشته اند
که بهشت حرام شد بر
بخیلان و ستمکنان و انکسی
که مادر و پدر را بیازارد یا علی
چون خدای تعالی بهشت را بیا
فرید بهشت گفت بار خدایا مرا
از بهر که افریده فرمودند

ازبرا

ازبرای سخیان و نیکوکاران
و چون دوزخ را بیافرید گفت
بار خدایا مرا از بهر که افریدی فرمود
ند از برای بخیلان و متکبران پس
گفت یا علی رضای خدا تعالی در رضای
مادر و پدر راست و خشم خدای تعا
در خشم مادر و پدر راست پس
شما رضای مادر و پدر را
نگاه دارید اگرچه کافر باشند

ومبا مسه لحانان مسخری مکنید
ونیز هجو میکنید تا فردای
قیامت شما را عذاب نکنند
یا علی هر که چیزی بکسی بخشد
و باز نخواهد حکم آن دارد
که قی کرد و خود را باز خورده
باشد یا علی عیب کس مکو
که بی عیب خدا است یا علی عالم
باش یا متعلم یا شنونده
و

و بعلم کار کننده و بجاهل
مباش تا هلاک نشوی پس
حضرت علی ع گفت یا پیغمبر جاهل
کیست فرمود آنکس که علم
نداند و نپرسد یا علی چون
وضو ساختی سوره انا انزلناه
بخوان تا ثواب پنجاه سال عبادت
بنویسند یا علی هر که وضو ساز دوره
باده بار بر من که محمدم صلوات

فرستد پس من از وی خشنود
باشم و خدای تعالی نیز از وی
خشنود باشد و غمها از دل
وی برطرف کردد یا علی هر که پیش
از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو
شدن آفتاب ذکر خدای تعالی
کوید پس حق تعالی شرم دارد که
آن بنده را در قیامت عذاب کند
یا علی هر که در مسجد نشسته باشد
چ

چنان باشد که در همسایکی پیغمبران
خدای بوده است یا علی نماز بجماعت
کزاردن چنانست که حج کردن و عمره
کرفتن یا علی حریصی و رغبت نماید
بنماز جماعت مگر کسی که مؤمن باشد
و حق تعالی او را دوست داشته
باشد و بیزار باشد از نماز جماعت
مگر کسی که منافق و شقی باشد
که خدای تعالی او را دشمن دارد

وغاز بجماعت چنانست که فر
شتکان ارزو کنند غاز جماعت
یا علی با مردم نیکوی کن اگرچه انکه
از مردم سفله باشد که نیکی
هرکز ضایع نشود یا علی خلال
دندان بچوب گندم وجو مکن
درویشی ارد و کرم بدندان
افکند یا علی هرکه روز ادینه اب
بر

بر سر خود ریزد هر گناهی که
در میان دو ادینه کرده باشد
از وی بریزد وان اب وپرانوری
گردد در روز قیامت یا علی چون
وضو ساختی شکر وضو بجای آور
اگر خواهی که با مرغان هوا بپری
که شب معراج چون از اسمان
هفتم بگذشتم وضو ساختم
وشکر وضو بجای آوردم چون اسلام

نهادم بالای سر نگاه کردم
بلال را دیدم که نماز میکرد
پرسیدم ازو که [illegible] این درجه
از چه یافتی گفت هرگاه که
وضو ساختمی شکر وضو گزاردمی
پس این از آن یافتم پس هر که وضو
سازد و شکر وضو گزارد هر حاجتی
که دارد روا گردد بعون الله
تعالی یا علی با خمر خواره منشین
که

که ایشان ملعونند که فرق نیست ٢٧
میان او و بت پرست یا علی با
با نعوار منشین و دوستی مکن
که ایشان با خدای تعالی بجنگند
و با من که محمدم یا علی هر که در
ماه رمضان از حرام خوردن و
دروغ گفتن پرهیز نکند خدای
تعالی از وی خشنود نباشد و
بهشت بروی حرام کرداند و هر که

بعد از ماه رمضان شش روز روزه
بدارد پس خدای تعالی اورا ثواب
شش سال طاعت بدهد یا علی چون
بانگ نماز شنیدی بنماز شتاب
زیرا که اگر نماز را بتاخیر اندازی
شیطان بر تو میخندد یا علی هر که
مزد مزدور نگاه دارد و ندهد
همه طاعت او باطل باشد و در روز
قیامت خصم او باشم یا علی جبرئیل
بمن

٢٨ بمن گفت اگر مرد آدمی بود که
هفت خصلت بجای آورد
و بکار دارد بهشتی اول آنکه پنج وقت
نماز را بجماعت گزارد می دویم
بصحبت علما بود می ~~چهارم~~
سیوم آنکه خوشخوی بود می
چهارم بعیادت بیماران رفتی
پنجم یتیمان را نیکو داشتی ششم
بر جنازه میت نماز گزاردی هفتم

صلح اندازی در میان کسانی
که مستوحش بوندی یا علی یتیمان را
نیکو دار که چون یتیمی بگرید عرش
خدای تعالی بلرزد پس نیکو داشتن
یتیمان ثواب عظیم باشد در نزد خدای تعالی
یا علی هر که هر روز بیست و پنج بار
استغفار کند البته بدرجه اولیا
برسد و هر که هر روز بیست پنج بار
بگوید اللهم بارک لی فیما قبل الموت

وفیها

وفیما بعد الموت پس هر نعمتی که
خدای تعالی بدو داده است فردای
قیامت بروی حساب نکند و ازو باز
نخواهد یا علی هر که در هر روزی
ده بار و در شبی نیز ده بار بر من
که محمدم صلوات بفرستد پس خدای تعالی
او را بیامرزد اگرچه گناه کبیره
داشته باشد یا علی قناعت کن
که هیچ چیز از قناعت سخت تر

نیست یا علی هر که بشب طاعت کند
بروز رویش منور باشد یا علی هر که
هر روز توبه کند توبه او بی شک
در محل قبول افتد یا علی یک سلام شب
بهتر است از شانزده سلام روز
یا علی چون حاجتی خواهی از کسی بخواه
که رویش نیکو باشد و شرمگین بود
تا حاجت ترا روا کند یا علی مهمان را نیکو
نکه دار هر که مهمان فرود آید روزی
باخود

باخود آورد چون از آنخانه
بیرون رود قضا و بلا آنخانه را
بیرون برد یا علی روز اول ماه
و روز آخر ماه زیر دیوار خلا ناک
بخواب و در جایی که زعفران و کاه
و غله ریخته باشد بخواب و بدست
چپ طعام بخور و پس چون کفش
و موزه در پا کنی اول پای راست

پیش کن و چون خواهی که بیرون
کردن اول پای چپ را بیرون کن
و چون نماز گزاری در میان اسمان
و زمین منگر و آب دهن در جای
ناپاک میفکن و پیراهن مقلوب
مپوش و شلوار جامه ایستاده
مپوش و عورت خود را آفتاب
نگاه دار و ناخن بدندان مکن
و دست چون چرب باشد ناشسته
بخواب و در طعام باد دهن مدم
ودر

بیکسی و ناکسی هر چار شد ...
بخت بد را این همه آثار شد
مؤمنی کو داشت مهمان را نکو
حق کشاید هم در جنت برو
هر که باشد طبعش از مهمان ملول
از وی آزارد خدا و هم رسول
بنده کو خدمت مهمان کند
... خود ... شایسته ... کند

از جمله الطاف و انعام ... مهمانان ... است

از تکلف دور باش ای میزبان
تا گرانی ننمودت از میهمان
هست مهمان از عطاهای کریم
هر که زو پنهان شود باشد لئیم
خیره بر خوان کسان مهمان مشو
میهمانت گر رسد پنهان مشو
میهمانت گر رسد از خاص و عام
پیش [illegible] طعام

هر که مهمان را گرامی میکند [illegible]

ننگ شه باشد خیانت در سریر
در چنین حالت بیندیش ای فقیر
چون کند در مملکت میری ستم
پادشه را زان سبب باشد الم
چون بود غافل وزیر بی خبر
ملک شد از وی شود زیر و زبر
گر خلل در کهتر دیوان بود
پادشه را زان سبب نقصان بود
گر امیر ار بود قوت پدید

مال و ملکت منتهای [illegible]

چون دیانت در وجود شه بود
دست میران از ستم کوته بود
گر ندارد شه سیاست را بکار
ملک ویران گردد از هر نابکار
ای پسر هر کس که دارد چار چیز
چار دیگر هم شود موجود نیز
عاقبت رسوائی آید از لجاج
خشم را نکند پشیمانی علاج
عاقبت از کبر خیزد دشمنی
حاصل آید خواری از کاهلی

چونکه

چون لجوجی در میان پیدا شود
بنده از سوی او رسوا شود
خشم خود را چون نداند جاهلی
جز پشیمانیت نبود حاصلی
هر که خوفی نبود اندر جان او
ای پسر باشد ضعیف ایمان او
نامهٔ اعمال گر نبود سفید
خود مباش از رحمت حق ناامید
هر که را نبود توکل بر خدای
شاید ار بیخش برکند از جای

آنکه حب حق نباشد در دلش
از عمل چی باد نبود حاصلش
باش ای بنده خدا را دوستدار
تا شوی در هر دو عالم رستگار
ای برادر شرم از ایمان بود
بی حیا از مردم حیوان بود
گر تو هستی مؤمن و پرهیزکار
از خدا و از خلایق شرم دار
چار چیز آمد بزرگی را دلیل

کم زن اندر ریش شانه مشترک
زانکه خواهان تو باشند بهتر
از گدایان پارهای نان مخور
زانکه می‌آرد فقیری ای پسر
دور کن از خانه تار عنکبوت
باشد اندر بودنش نقصان قوت

تا شوی در روزگار از صابران

رو مکن از دیدن سختی گران

روی خود را ترش داری از بلا

خویشرا از صابران مشمر هلا

بی شکایت صبر تو کرد جمیل

با کسی کم کن شکایت از جلیل

در بلا و محنت اگر صابر نیستی
نزد اهل صدق صادق نیستی

کز عقبی دست شوئی بهر حق

انکه از تفرید کو بیند سبق

رو مجرد باش و دایم فرد باش

تا بهر فوقی نشینی کرد باش

کرد کبر و عجب و خودرایی مکرد

قدر خود بشناس و هرجایی مکرد

هر که کرد او کم زه انگشت گشت
جامه از دود و دوش سیاه و زشت گشت

هر که با عطار میکردد قریب
او ز بوی خوش همی یابد نصیب
همنشین صالحان باش ای پسر
تا نسوزی ز آتش تیز ای پسر
جانب ظالم مکن میل ای پسر
دور باش از رند و قلاب ای پسر

[illegible]

از حضور صالحان صالح شوی
ور نشینی با بدان طالح شوی
هر که او با صالحان همدم بود
در حریم خاص او محرم بود
ای پسر مگذار راه شرع را
اصل یابی گر بگیری فرع را

[illegible]

هرکه در راه ضلالت میرود

از جهالت در بطالت میرود

حق طلب از راه باطل دور باش

در صلاح مردمی مشهور باش

هرکه نگزید صراط المستقیم

در عذاب آخرت کرد مقیم

درده شیطان عزتکام ای کیشی تا کتمیه سن دوزخه ...

هرکه در راه حقیقت سالکست

روز و شب خایف ز قهر مالکست

بر خلاف نفس کن کار ای پسر

تا نیفتی خوار در نار ای پسر

چار چیز در بیان قابلیت گوید

چار چیز است از کرامتهای حق

معلمسنا نفسکه کبردا بن بستق

اول آن ناشقه کز انجی جوب هی انسانی نفسن ناشنی تا

بعد از ان حفظ امانت باشدت
هم نظر پاک از خیانت باشدت
هر که پا اندر ره مردان نهاد
تحرود هرکز بدنبال مراد
هر کرا حق داده باشد این چهار
باشد انکس مؤمن پرهیزکار

دوستی هرکز مکن با باده خوار
انچنانکس خویشتن را دور دار
منعمی کو میکند منع زکوة
دور از و میباش اکر داری حیات
دور از یاری که خواهد از تو سود
کوچه او سر در قدمهای تو سود

بو سه سیری مخور هرگز طعام
تا نمیرد در برت دل والسلام
هی
بر سر بالین بیماران کند ره
زانکه هست این سنت خیر البشر
علت مردم ز پر خواری بود
خوردن پر تخم بیماری

تا نگاهت بر وزنیت درد روند تا و
معصیت کم کن بعالم زینهار
هر که رود رفسق و در عصیان کند
ایزد اندر دوزخش بریان کند
کم شود روزی ز گفتار دروغ
در سخن کذاب را نبود فروغ
تا فزاید خواب بسیار ای پسر
کم کن لک کن خواب تو نهار ای

بول عریان هم فقیری آورد
انده بسیار پیری آورد

در جنابت بد بود خوردن طعام
ناپسند است این بنزد خاص و عام

ریزهٔ نان را میفکن زیر پای
گر همیخواهی تو نعمت از خدای

شب مزن جاروب اندر خانه را
تا لئا او را هم میفکن زیر در

خوردن نان اندر جنابت فقر آرد [illegible] نعمت حق را تو کردی حرام ۹

آنکه میخواهد شد مرو [illegible]
اهل کبر و بخل را نا باشد مقر

ای پسر با آدمی مشهور باش
از بخیلی و تکبر دور باش

با سخا باش و تواضع پیشه گیر
تا شود روی دلت بدر منیر

چار خصلت فعل شیطانی بود
تا ندانی تا هم که رحمانی بود

[illegible] تا شناسی تا از فعل شیطان [illegible]
عطسهٔ مرد چو [illegible] گذشت از [illegible]

[illegible] شیطان بود

آنکه ظاهر دشمن انسان بود

خامزه هم فعل شیطانست وفی

ای پسر ایمن مباش از مکر وی

گر کنی خیری بدست خویش کن

خیر خود را وقف هر درویش کن

یکدرم کان را بدست خود دهند

به بود کان از پس وی صد دهند

گر بچشی خود نیکی خود را ای تر بهتر از لعل تو صد مثقال زر

41

هرچه بخشیدی مکن یاد [illegible]

گر زپا افتاده از دستجوع

این بدان مانند که مردی قی کند

باز میل خوردن آن قی کند

با پسر گر چیز کی بخشد پدر

میرسد گر باز گیرد از پسر

ای پسر با بانه و غم خوی کن

[illegible] روی دل [illegible] خوی کن

خانه کو تنها و تاریک بود
مونسی باید که نزدیک بود
دست را گر زن نبود زیر زنخ
نزد اهل عقل سرد آید چو یخ
چارپایان را چو بینی در قطار
در میان نشان در دنیای ...
تا نزاید قدر جاهت را خطا

ای پسر خود را بدرویشان سپار
تا نگهدارت بود پروردگار
مال و اولادت بعینه دشمنست
گرچه نزدیک دو چشم روشنست
بیت
انما اموالکم را یاد گیر
مال و ملک این جهان را یاد گیر
مرد دنیا بود دنیا سوختست
هرگزش اندیشه تا بود نیست
بندگان حق که جان را ساختند

تا نبازی انچه حق فرموده است
انچه میباید بجا اید بدست

در سخا کوش ای برادر در سخا
تا بیابی از پس شدت رجا

باش پیوسته جوانمردی اخی
زانکه نبود دوزخی مرد سخی

دوزخ مرد سخی بی مصطفاست
زانکه در جنت قرینش مصطفاست

جای ممسک جز میان نار نیست
بلکه

پیش اهل بخل را ابلیس دان
در حجیمش همدم ابلیس دان

هیچ ممسک ننگرد روی بهشت
بلکه یا او بلو رسد بوی بهشت

انکه میخوانند مرو برا سبق
اهل کبر و بخل را باشد مقر

ای پسر با مردم مشهور باش
وز بخیلی و تکبر دور باش

با سخا باش و مروت پیشه گیر

چار خصلت فعل شیطانی بود
داند اینها هر که رحمانی بود
عطسهٔ مردم چو بگذشت از یکی
باشد او از فعل شیطان بی شکی
خون بینی نیز از شیطان بود
آنکه ظاهر دشمن انسان بود
خامیازه هم فعل شیطانست قی
ای پسر ایمن مباش از مکر وی
گر کنی چیزی بدست خویش کن
یکدرم

یکدرم کان تو بدست خود دهی
بهتر بود زان بعد خود صد دهی
گر ببخشی خود یکی خرمای تر
بهتر از بعد از تو صد خروار زر
هرچه بخشیدی مکن با او رجوع
گر زپا افتاده‌ای از دست جوع
این بدان ماند که مردی قی کند
باز میل خوردن آن قی کند
با پسر هر چیز کو بخشد پدر

اگرچه کس را داده دیگر مجوی

ای پسر با مال و زر شادی مجو

شادی دنیا سراسر غم بود

سود او را در عقب ماتم بود

امر لاتفرحوا ز دنیا دور دار

جای شادی نیست دنیا هوشدار

شاد با نزاد وست تمیدار بخدا

این سخن را گفته اند استادها

با غم و اندوه دنیا خوی کن

زفر

[illegible]

گر طمع داری ز فضل حق رواست

لیک از دنیا طمع عین خطاست

خون اندوهست قوت بندگان

غم شود یار فرح جویندگان

هر که را نبود بدل اندیشه

عاقبت بیند بپایش تیشه

خانه کو تنها و تاریک بود

مونسی یابی که نزدیک بود

دست را کوته تو در زیر زنخ

[illegible]

چو با نواح بینی بر شکار [illegible]

[illegible] شان در دنیای پنهان

چیست مردی ای پسر نیکو بدان

اولا ترسیدن از حق در نهان

شاد اگر داری دل خسته را

باز یابی جنت در بسته را

هر که آرد این نصیحتها بجای

در دو عالم رحمتش بخشد خدای

تمّ الکتاب بعون الملک الوهاب

١٢٠٥

ومیوه بسیار بر سر آن نشستم (نهادم) و آبی شدم و ندانستم که بیکجا
میروم عمد را آب برداشت تا هفت روز تمام میوه‌ها
بخوردم و گرسنگی بی تاب شدم بخدا نالیدم که بمکه
رسانیدی و قوت عزا دادی از دریا نیز نجات ده
فی الحال بادی سخت پیدا شد و عمد را برداشت و میبرد
تا از دور جزیره پیدا شد در آن شدم و تکبیر گفتم
حجاج گفت الحمد لله که از دریا خلاص شدی دیدن
سلیم کو هر شب چراغ زنده کانی ابید را نباد
و عمود را در کنار دریا آوردم عمود در گردن گرفتم
و در بیشه شدم و میوه چندان ریخته بود که ا

ابنوهي ميوه راه نبود پس درختي بلند ديدم جاي خواب آنجا
ساختم چون شب در آمد در بالاي درخت شدم تا بخوابم
چون بسيار شد تاريك آوازي از دريا بر آمد نگاه كردم
گاوي در زير درخت كه من خوابيده بودم پيامد و از دهن
چيزي انداخت كه تمام جزيره روشن شد و بروشنائي
آن چرا ميكرد و گياه آن بيشه سنبل و زعفران بود
با خود گفتم دريغا حيلتي ميشد كه اين را بدست ميكردم
تا چون بخانه روم پيشكش پادشاه كنم تا مرا عطا
دهد اما آن گاو تا صبح چرا ميكرد پس گوهر را بر
داشت و باز بدريا رفت گفتم امشب هم خواهد
آمد

در آمد اين تعبيه را كردند صباح كه صفها راست شدند
و در ميدان رفتند و مبارز طلبيدند مردي آمد
و بنياد اشتلم كرد و غازيان را دشنام ميداد گفتم
ديروز از نماز تا نماز ديگر مبارز مي طلبيدم چرا
در ميدان نيامدي مگر در خواب بودي و از ختم
حميت مسلماني چون آتش بر افروختم و هرچند كه من
پيش تر ميشدم او پس تر ميشد و آهنگ حرب
نميكرد تا بر سر چاه رسيدم رو به زمين كرد
و من اسب را جهانيدم و خود و اسب يكبار در
چاه رفتيم و صد تن ساده و بيني و پاي مي كشيدند

ونزد هرقل بردند سبی شادی نمود وگفت او را مکشید
که مبادا زنان ما زنده نخواهند شد شاید که او را بز
وثیقه کنیم وپشت لشکر روم کرد پس دست و پای مرا
بستند و بر شتر انداختند و بشهرستان عموریا فرستادند
زندانی در آنجا بود سی صعب مرا بدان زندان کردند
و هزار و سیصد مسلمان را دیدم که در آنجا در بند
بودند پس هرقل گفت که این مبادران که کشته شدند و
این مال که دادیم برابر این نیست که مرد واسطی مرتد
شود نزدیکان هرقل نزد من آمدند و نسب من پرسیدند
آخر گفتند هیچ میدانی که تو بر ملک ما چه جفا کرده که
را کوشت

باشد تا آخر انجلا و وقت نماز زلزله از ابتدای
آن سبب باشد تا آخرش پس اگر مدت آن سبب
قاصر شود از اتساع نماز آن واجب نباشد و اگر
فوت شود قضا نباشد الا در خسوف و کسوف
اگر دانسته باشد و یا قرص آفتاب و یا ماه تمام
گرفته باشد و این دو رکعت بود و در هر رکعتی
پنج رکوع باشد و کیفیتش آنست که اول نیت کند
چنین که أُصَلِّي صَلوٰةَ الكُسُوفِ مثلاً اداءً
لِوُجُوبِهَا قُرْبَةً إِلَى اللهِ فارسی نماز کسوف
میگذارم مثلاً ادا واجب تقرب بخدا انگه تکبیر
احرام بگوید و الحمد و سوره بخواند و بعد از

رع کند و تسبیح رکوع بگوید و پشت راست کند و باز
چنان کند که اوّل بار کرد تا پنج رکوع درست شود
و بعد از رکوع پنجم پشت باز راست کند و بعد از آن
بسجود رود و دو سجده کند چنانکه گذشت انگه برخیزد
و رکعت دوم مثل رکعت اوّل بگذارد و تشهد
بخواند و سلام باز دهد و اگر بعد از الحمد سوره را
تمام نکند بلکه بعضی از سوره را بخواند و رکوع کند
و چون پشت راست کند از رکوع درین حال الحمد
نخواند بلکه سوره را از انجا که گذاشته بود بخواند
و رکوع کند و همچنین کند تا پنج رکوع کند درست
باشد اما می باید که در هر رکعتی یکسوره تمام کند

و می باید

لازم آید بروی و در حقنه مایع و از تماس خلافیست
و فتوی بر آنست که فعل ایشان حرامست اما بوجوب
قضا و کفارت نیست و اگر کسی در شب ماه رمضان
محتلم شود و بیدار گردد و بعد از آن خواب کند
بقصد انکه لحظهٔ دیگر برخیزد و غسل کند و در خواب
ماند تا روز بروی هیچ چیز نباشد نه قضا و نه
کفارت و اگر بیدار شود باز بخواب رود بهمین
قصد و روز کند بروی قضا باشد نه کفارت
و اگر بیدار شود دو بار و سیم خواب کند بهمین
قصد و روز کند بروی قضا و کفارت لازم
آید و اگر موجب کفارت از و مکرر واقع شود

کفارت از وی نیز مکرر شود و کفارت ماه رمضان
یکی از سه چیز باشد بر سبیل تخییر دو ماه پی در پی روزه
دارد یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را
یک مد یا بندهٔ آزاد کند و اگر کسی روزهٔ قضاء
ماه رمضان را بعد از زوال بکشاید بعذری بر وی
کفارت لازم آید و کفارت آن طعام ده مسکین است
هر مسکینی را یک مد و اگر نتواند سه روز روزه
دارد و اگر بر ذمهٔ کسی قضاء روزهٔ ماه رمضان
لازم آید و تاخیر کند تا ماه رمضان دیگر با وجود
یا تمکن از قضا کفارت بر وی لازم آید از برای
هر روزی یک مد طعام می باید داد و تفسیر مد مذکور

خواهد

خواهد شد در بحث زکوة و نیت کفارت چنین
کند که اَصُومُ غَدًا یا گوید اُطْعِمُ هٰذَا الْمِسْکِینَ
یا گوید اَدْفَعُ هٰذَا الْمُدَّ اِلیٰ هٰذَا الْمِسْکِینِ
یا گوید اُعْتِقُ هٰذَا الْعَبْدَ کَفَّارَةً عَمَّا فِی ذِمَّتِی
بِسَبَبِ الْاَکْلِ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ لِوُجُوبِهِ قُرْبَةً
اِلَی اللّٰهِ فارسی روزه میدارم فردا یا طعام
میدهم این مسکین را یا دفع میکنم این یک
مد را باین مسکین یا آزاد میکنم این بنده را
بجهت کفارت که لازم آمد بر من بسبب خوردن
در ماه رمضان روزه را واجب تقرب بخدا و کم
بجهت آشامیدن یا جماعت کردن یا غیر آن

باشد آنرا ذکر کنند چهارم از اقسام روزه روزهٔ مندوب
بود یعنی سنت و آن همهٔ ایام سنت است غیر از حرام
و مکروه و واجب اما بعضی از ایام سنت موکدات
مثل پنجشنبهٔ اول از عشر اول از هر ماه و اول چهار
شنبه از عشر دوم و آخر پنجشنبه از عشر اخیر و ایام
بیض از هر ماه یعنی روز سیزدهم و چهاردهم و
پانزدهم و مولد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و آن هفدهم ربیع الاول بود و مبعث حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم رجب
بود و روز غدیر و آن هجدهم ذی الحجه باشد
و روز دحو الارض و آن بیست و پنجم ذی القعده
و روز

و پل خندق ساخت و چندان نگاه داشت که همهٔ
لشکر بران گذشتند و آن در آن مقدار بود که هفتاد
کس جمع میشدند تا آنرا از جای بجنبانند و از جملهٔ
معجزات قضیهٔ دیگر و چشمه است و معجزات بسیار است
و چون مقرر شد که آنحضرت دعوی امامت کرد
و معجزات نمود ثابت شد که امامت حق آنحضرت است
نه از دیگران و دلایل بر امامت آنحضرت بیشتر از آنست
که حصر توان کرد و علامهٔ حضرت شیخ جمال الملة
والدین علی رحمة الله کتابی تصنیف کرده در بحث
امامت و آن کتاب را الفین نام نهاده اند و در آن
کتاب دو هزار دلیل ذکر کرده اند بر امامت حضرت

امیر المؤمنین علی علیه السلام و هزار دیگر بر نفی امامت
مخالفان مسئله اما امام بحق بر خلق بعد از امیر المؤمنین
علی علیه السلام پسر وی امام حسن بن علی است و بعد از
وی برادر وی امام حسین بن علی است و بعد از
وی پسر وی امام زین العابدین است و بعد از
وی پسر وی امام محمد باقر است و بعد از وی پسر وی
امام جعفر صادق است و بعد از وی پسر وی امام موسی
کاظم است و بعد از وی پسر وی امام علی بن موسی
رضا است و بعد از وی پسر وی امام محمد تقی و بعد از
وی پسر وی امام علی نقی و بعد از وی پسر وی
امام حسن عسکری و بعد از وی پسر وی امام محمد مهدی هادی

صاحب

شصت و شش نوبت بر پارچهٔ حریر بخواند و در زیر دامن خود
دوکند عزیز گردد اگر خواهی که کسی را از کسی جدا کنی اگر چه
یوسف و زلیخا باشند این سوره را بر تخم مرغ سیاه بخوان
و در سر دروازه دفن کن از هم جدا کردند و اگر در ساعت مریخ
که آخر ماه باشد پانصد بار بخواند آن هم مجرب و آزموده است
اگر بجهت آخرت دویست و پنجاه بار بخواند البته آخرت او
نیک شود و چنان شود که همنشین حوریان باشد اگر از برای
دفع دشمن نود بار بخواند از شر دشمن دور باشد و در حفظ و
امان الله تعالی باشد هر که شک آورد کافر گردد سوره
الراجفه روایت است از حضرت رسول که هر که این سوره را
بخواند از نود هزار بلا ایمن باشد و در حفظ و امان باری
تعالی باشد اگر کسی این سوره را بخواند از شر دیو و پری محفوظ

سوره الراجفه نازعات

باشد اگر بر مشک خواند و با خود دارد هر کس که بوی او بشنود
عاشق او گردد اگر بر کرده کمان سه پهلوی بار بخواند و در جیب نهد
بنام هر که باشد از محبت دیوانه گردد و اگر از جهت درد سر بر سینه بر بندد
بخواند شفا یابد اگر بر آرد هفت خانه بنام هر که خواهد بخواند و
هفت گلوله کند و بخورد هفت سگ دهد تا عجایب بیند از
برکت این سوره از جهت دفع درد چشم سی نوبت بخواند شفا یابد
هر که شک آورده کافر گردد اگر بر پوست آهو دوازده بار بخواند
و در جامه دوزد سرافراز گردد از جهت دفع اعدا چهل و پنج
نوبت بخواند عدو نیست گردد و خواص این سوره بسیار است
مختصر کردیم آنچه مصلحت بود نوشته شد اگر همه خواص نوشته
شود خلق عالم دست از طاعت باز دارند سوره عبس

سوره عبس

حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سوره عبس را بخواند و
بخواند

53

شخص خود چیزی نوشته بدو داد و آن
نابکار در روز دوشنبه در نزد حضرت
رسول الله رفته و گفت یا رسول الله
امروز چشم من سخت نیکو نمینماید
در ساعت تب عارض شده و آن
حضرت رسول در ساعت فرود
آمده و داخل خانه خود شده آن
آزار و بلیه تمام کشیده تا صبح و چون
صبح صادق دمیده شد آن سگ

دیگر باره در نزد رسول خدا آمده که
یکبار دیگر بضرب چشم دفع او نماید
چون در زدند حضرت حرکت بیرون
کرده در ساعت حضرت پروردگار
حضرت جبرئیل را امر نموده و هدیه
داده که این دعا را در نزد حبیب من
ببر و دعا برسان و بعد از سلام
بگو که یهودای سگ آمده تا بد
تو را هلاک گرداند و این تعویذ را

که برایت هدیه فرستاده‌ام بخوان
برروی ایشان بدم و اگر نتوانی
خواند بهمراه خود نگاه دار و خود را
با ایشان بنما و قدرت حق را
مشاهده کن چون حضرت آن
دعا را گرفته و بوسه داده و در بغل
خود نهاده و چون از خانه خود
بیرون دروازه رسیده چون چشم آن
یهودای سگ بر رنگ مبارک حضرت افتاده

هر دو چشم او از خانهٔ چشم بیرون
آمده مثل زرکی کنبز دو او در زمین
افتاده چون دیوار دو از بهم رسید
فریاد آن بعظیم اوج رسیده از
بسیاری صدا و ناله او جمعی را چنین
پنداشتن که در خانه آن رسول
خدا چیزی واقع شده آن سگ
لعنتی با جمع صحابه او با مید دوق
بر در خانه رسول رسیدند چه حال چشم

بهودا

علی بن ابی طالب علیه السلام و بعده
اولاده الحسن والحسین
والسجاد والباقر والصادق
والکاظم والرضا والتقی
والنقی والعسکری
والمهدی الهادی
صاحب الزمان صلوة
الله علیه و علیهم
اجمعین یا رب الامان

كلمه شهادت اين است

اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله
ارسله بالهدى ودين
الحق ليظهره على الدين
كله ولو كره المشر
كون وان امير المؤمنين اشهد
على ابن ابي طالب عليه السلام

امام حق نص معصوم من
قبل الله تعالى وقبل رسوله
وبعده اولاده الحسن
والحسين وعلي ابن الحسين
ومحمد ابن علي وجعفر ابن محمد
وموسى ابن جعفر وعلي ابن موسى
ومحمد ابن علي وعلي ابن محمد
والحسن ابن علي ومحمد ابن الحسن
صاحب الزمان صلوات

اللّٰه عليه وعليهم اجمعين هم
ائمتك الائمة الخلص الابرار
اشهد وان الموت حق والقبر حق
وسؤال منكر ونكير في
القبر حق والبعث حق
والصراط حق والميزان حق
والجنة حق والنار حق
وان الساعة اٰتية
لا ريب فيها وان اللّٰه

والنشور حق
والحساب حق
والكتاب حق

يبعث

57 وخوابيدن ونشستن وبرخاستن وامثال
ودخلتن وحركت كردن وساكن شدن بوذ آب
معتقدش رواست كافراست پس بايد
اعتقاد نمود كه پروردگار متكلم است
با بمعنی كه چون خواهد كه مطلبی را به بندگان
ظاهر نشان نماید خلق میكند در جسمی
از اجسام مثل درخت وهوا وغیر آن
كلام را وبسمع انبیا میرساند ودیگر باید
اعتقاد نمود كه آنچه مخلوق بدست و پا
وسایر اعضا میكند خالق بی احتیاج بدست
و پا و سایر اعضا او را میكند و چون
كیفیت فعل الهی كسی را ممكن نیست پس نتوان
گفت كه فعل خدا چونست رباعی ایزد كه ز
صنعتش یكی كرد آنست از فهم وخیال

قدرتش بینهایت بی نطق با مر کن بنا کرده
جهان را کرمها رحمها چه ذات او بیچونست
و چون بیان کردیم که وجود او جسم نیست
و او از اعضا منزه است پس باید اعتقاد
نمود که آنچه ما بحواس ظاهره مثل باصره و سامعه
و شامه و ذایقه و لامسه ادراک میکنیم
و آنچه بحواس باطنه ادراک و فهم می نمائیم پو
وردگار بی احتیاج بحواس ظاهره و باطن آنرا
بجمیع خصوصیات میداند و ادراک می نماید
و هیچ چیز در هیچ وقت بر ذات مقدسش
مخفی نیست و چون و فهم بکنه علم حق تعالی
نمیتواند رسید پس نتوان گفت که علمش چونست

و معجزه چیزی را گویند که غیر از خدا کسی بر آن
قادر نیست مثل مرده زنده نمودن و کور را بینا
ساختن و امثال آن پس هر که دعوی پیغمبری
کند خدای تعالی دعای او را مستجاب نموده
معجزه در دست وی ظاهر گرداند میدانیم
که او در دعوای خود صادقست چرا که اگر
کاذب باشد خدای دانای عادل و
عالم دعای او را مستجاب نخواهد
ساخت و معجزه در دست او ظاهر نخواهد
نمود زیرا که اگر معجزه در دست کاذب ظاهر
ساختن و تصدیق کاذب نمودن قبیح است

و ما بدلیل دانستیم که حق تعالی عادلست و از وی
قبیح سر نمیزند و معجزات پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله بسیار است و علمای شیعه و سنی
و هفتاد و سه گروه از امت محمد ص علیه و آله
نقل معجزات آنحضرت کرده اند و ظاهر اکثر
سه هزار معجزه از معجزات آنحضرت علما در کتابهای
خود ضبط نموده اند و این معجزات غیر آن
معجزاتیست که از امامان و جانشینان آنحضرت
سر زده و از جمله معجزات آنحضرت که تا قیام
قیامت خواهد بود قرآنست که کلمات و
عبارات آن بوجهی ترتیب یافته که حد بشر
نیست و فصحاء عرب هر چند خواسته که یک
سوره

خود را برای ما بیان کن این سوره نازل شد قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ
یعنی بگو یا محمد آن خدائی که از او سؤال کردید خداوندیست که مستحق
عبادتست و خالق جمیع ممکناتست و مستحق جمیع صفات کمالست
و عقلها در ذات و صفات او حیرانست و احدست یعنی هیچگونه
کثرت در ذات و صفات او نیست و مرکب از اجزاء اعضا
نیست و بسیط مطلق است و اجزاء خارجیه و وهمیه و عقلیه ندارد
و صفت زاید بر ذات ندارد و در خداوندی شریک ندارد
اَللّٰهُ الصَّمَدُ یعنی خداوند و معبود بر حق صمدست یعنی همه خلق
در امور با او محتاج اند و او محتاج بغیر خود نیست و همه چیز با او
قایم است و او قایم بهیچ چیز نیست یا بالفعل من جمیع الجهات
است و محل حوادث و انفعالات نیست لَمْ یَلِدْ
کسی از او متولد نشده است چنانچه کفار مکه میگفتند ملائکه
دختران خدا اند و ترسایان گفتند عیسی پسر خداست و
بعضی از یهود گفتند که عزیر پسر خداست و اگر [illegible] بایست جسمی

مثل اینها و از نوع آنها و مرکب باشد با نواع ترکیبات و محتاج و ممکن
باشد و محتاج به خالقی نباشد که او را ایجاد کند و از حضرت امام
حسین علیه السلام منقولست که تمه سوره تفسیر صمد است یعنی ازاو
چیز کثیف متولد نمیشود مانند فرزند و بول و غایط و منی و بلغم
و سایر کثافاتی که از مخلوقین جدا میشود و نه چیز لطیفی مانند نفس و
کلام و صوت و ازو منبعث نمیشود حوادث مانند بینکی
و خواب و خطورات و نال و غم و اندوه و شادی و خنده
و گریه و بیم و امید و رغبت و ترس و ماندگی و گرسنگی و سیری
و لم یولد یعنی زائیده نشده است و او را پدر و مادر نیست
و این رد است بر نصاری که عیسی زائیده شد از مریم
و او را خدا میدانند و موجود بذات خود است و وجود او
مستند بعلت و سببی نیست و حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه
فرمود که یعنی از چیزی متولد نشده و از چیزی بیرون
نیامده است چنانچه اشیاء کثیفه از عناصر خود بیرون

و در ظرف کاشی یا چینی نگاه دارند و این معجون در بین
خواص که ذکر کرده شد آزموده است و مجرب است

معجون لبوب کبیر خاصیت این معجون آنست که دل و
دماغ را قوت دهد و نشاط زیاده کند و منی بیفزاید
و گرده و پشت را محکم داند و قضیب را سخت کند
و نعوظ تمام آورد و در مجامعت قوت هرچه تمامتر
بدهد چنانکه بغایت بود که معمول یکی بیدا خلاط
از مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و مغز حب القلقل
و مغز حبة الخضرا و مغز کدکان و مغز بادرنجبویه
و مغز انجکک و مغز چلغوزه و مغز تخم خربزه و حب الزلم
و کنجد مقشر و خشخاش سفید از هر یک کباده و
قرنفل و خولنجان و قرنفل و شقاقل مصری از هر یک ده درم
مصطکی و بسباسه و لسان العصافیر و سنبل الطیب

والهكم اله واحد لا اله
الا هو الرحمن الرحيم
ذاه داه احد حميد
كان قبل كل شئ وهو
كل كان بعده كل شئ
لا اله الا الله وحده لا
شريك له وننزل من
القرآن ما هو شفاء
ورحمة للمؤمنين
ولا يزيد الظالمين
الا خسارا

از هریك بهمن سرخ و سفید و تخم هلیون و تودری
زرد و سفید و سرخ و بوزیدان و مغاث و تخم
جزر و تخم شلغم و اسپست و تخم پیاز و تخم کندنا
از هریك مغز دماغ کنجشک نر که در وقت هیجان
گرفته باشند ۱۰ درم زعفران و زنجبیل و نارشید
و قرنفل و دار فلفل از هریك عسل بقدر حاجت
شربتی غذا نخود آب و قلیه و یا زرده تخم مرغ نیمبرشت
یا کباب با پیاز خام و یا آب گوشت مناسب بود
و از ماست و ترشی و سبزی‌ها اجتناب نمایند ٥

معجون فلاسفه که از ماده الحیوة خوانند
و این معجون منسوب بفیلسوفان است بلغم را دفع
کند و مقوی نفس و مفرح بود و قوه هاضمه بدهد
و اشتها باز دید کند و خلط بفزاید و ضرها

بزرگ داند و تقیید را محکم کرداند و خاصیت این
معجون از حدات چنانچه اگر بیشتر شود بکوب
نگیخد و مخصوص است به بلغمی مزاج صفت آن
فلفل دار فلفل و زنجبیل و دارچینی
و پوست هلیله و املج مقشر و شیطرج هندی
و زراوند مدحرج و عروق با بونج و جلغوزه
و خصیة الثعلب و مغز نارجیل از هریك ۱۰ درم
با بونج سوزن سرخ طالیقون شیح عسل کف گرفته
سه وزن ادویه و در بعضی نسخها از یانه میکنند
معجون انوش دارو که از اجوارش مفتح حواس
و از معاجین هندی است بعد از طعام و بعد از
طعام شاید خوردن معده را قوت دهد و غذا را
هضم کند و رنگ روی را سرخ کرداند و بوی دهان

معجون عطائی از نسخه اتالیق مولانا
مغفور رحمه صدر الملة والدین
عطاء التبریزی علیه الرحمة و

خوش کند و جگر را قوت دهد و ان معاجین [illegible] است
اخلاط آن ورد گل سرخ سعد هندی قرنفل
و مصطکی و اسارون از هر یک هلیله و قاقله
و بسباسه و جوز الطیب و قسط و زعفران و سنبل
الطیب و زرنب از هر یک شیر آمله در نه رطل
اب بجوشانند تا به رطل آید فرو گیرد دست بمالد
و صاف کند و بکشن نایند کدانرا کعب الغزال گویند
بقوام آرند و داروها را بدان بسرشند و اگر هم
عسل کنند شاید و قدری شکر اضافه کنند نیز

[illegible] معجون فلافلی نسخه صاحب جامع
جهت ریح نافع بود اخلاط آن فلفل سیاه و سفید
و دار فلفل از هر یک عود بلسان زنجبیل
و تخم کرفس سلیخه و سیسالیوس و اسارون

و داسن از هر یک [illegible] بسرشند معجون فلونیا ر
رومی مستعمل سود مند بود جهت قولنج و عسر البول
و سپرز و تشنج و درد جگر و درد دندان راسخ
سند بود چون بروی نهند ساکن گرداند و سرفه و
خفقان را زایل گرداند اخلاط آن افیون
فطراسالیون و سنبل الطیب از هر یک تخم کرفس [illegible]
سادج هندی سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان و زعفران
از هر یک داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مقدار یک نخود
[illegible] کرده و قولنج را بآب کرفس دهند و بعضی
از اطبا بدل تخم کرفس [illegible] و قوت این معجون
از سه ماه تا سه سال بماند نسخه [illegible]

52

مستعمل جهت درد دندان چون بروی نهند عظیم نافع بود
جهت قولنج بلغمی فرو برند داروی تمام داده و جها
ساکن کرداند و قطع حزن بکند اخلاط آن
این نسخه بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابو البرکات
و این نسخه منسوبست بشیخ الرئیس فلفل سفید
و بزر البنج از هر یک ده درم افیون زعفران
سنبل الطیب و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک
مجموع کوفته و بیخته باد و چندان عسل کف گرفته
سرشته و بعضی سه وزن میکنند و بعد از شش ماه
استعمال کنند نسخه دیگر معجون برشعثا نسخه
حکیم ابو البرکات سودمند بود جهت مرضهای بلغمی
از همه نوعی و درد معده که از باد گرم بود و
سرد و مراری و سوداوی و وسواس و مالیخولیا

و استسقا و بیخوابی سودمند بود خاصیت این
بسیارست و صاحب منهاج هم گفته است خاصه آن
سبب آنکه دراز کرده اینجا کوتاه کردیم اخلاط آن
فلفل سفید و فاشرا و فرنجمشک و بزر البنج
ازرق از هر یک زعفران و زراوند طویل جنطیانا
رومی و حب الغار مستوی و خشک کرده و حماما
شیطرات و جدوار از هر یک حب الغار و افیون
از هر یک عاقرقرحا و سنبل الطیب و ناردین از
هر یک جند بیدستر و افیون از هر یک یک درم
کوفته و بیخته باد و چندان عسل کف گرفته و بعضی
بآب چندان میکنند سرشته و بعضی آن که سرشته
باشد در هاون کنند و تمام بکوبند و بعد از آن در
ظرف آبگینه یا چینی کنند و سر آن محکم دارند و بعد از

ششماه استعمال کند معجون نجاح مستعمل مولف
خاصه مسهل سودا است و بلغم لزج و خلطهای غلیظ
و قولنج که با قبض باشد سبب بلغم بغایت نافع است ه
اخلاط آن هلیله سیاه پوست بلیله و پوست هلیله کابلی
و امله مقشر و افتیمون از هر یک اسطوخودوس و بسفایج
و تربد سفید مجوف از هر یک غاریقون حجر لاجورد
و حجر ارمنی مغسول از هر یک ۲ درم سقمونیا عسل
کف گرفته صد و پنجاه درهم معجون نجاح از کامل
الصناعه جهت مالیخولیا و ماده سوداوی مفید بود
اخلاط آن هلیله سیاه و بلیله و امله مقشر از
هر یک ۱۰ درهم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس
از هر یک و اگر خواهد که بقوت تر بود غاریقون و
خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت زیاده کند

مجموع کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند که نافع
بود معجون سورنجان مستعمل مولف مخصوص بادهای
نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت اخلاط آن
سورنجان مصری فلفل سیاه و دار فلفل و ورق حنا
از هر یک کمون کرمانی و شیطرج هندی از هر یک
پوست بیخ کبر سلیخه نفطی و کف دریا تربد سفید
مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده زنجبیل
بوزیدان سقمونیا پوست هلیله زرد کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی
معجون مسک مستعمل سودمند بود جهت درد جگر
و ضعف معده و سردی آن سده بگشاید و تحلیل
دهد ریاح غلیظ بکند اخلاط آن سلیخه و سنبل الطیب
و ساذج [illegible] و جنطیانا [illegible]

از هر یک زعفران تا نخواه تخم کرفس و مصطکی از
هر یک عود هندی و قرنفل و قسط از هر یک مجموع
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته در سرشند
شربتی یکدرم باب گرم

باب ۳ در جوارشات

مجامعت را قوه دهد و خاصیت این جوارش بسیار است
انجا که تباه کرده اخلاط ان قاقله و بسباسه و لبان
ذکر از هر یک دار فلفل و زنجبیل از هر یک قرنفله
و قرنفل و انیسون و بزر الجرجیر و مشک ترکی از هر یک
دانکی عنبر اشهب روغن بلسان عنبر بادروغن بلسان
بگدازد و بوزن داروها قند سفید با آن اضافه
کند و عسل کف گرفته بسرشند شربتی از این جوارش
محرور دایم دهم و مرطوبی را یکدرم نافع بود

جوارش کمونی مستعمل بود منداست جهت سردی معده

و بهار بلغمی و سوداوی و فواق که از کثرت بلغم بود
زایل کند و این معجون رومی است اخلاط آن زیره
کرمانی خیسانیده یک شبانه روز در سرکه شراب و بعد از آن
در سایه خشک کرده و بریان کرده رطل بغدادی
فلفل سیاه زنجبیل ورق سداب خشک بوره آرمنی
مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی یک درم تا دو درم و هرچه معاجین و جوارشها
باشد بهتر آن بود که بلع کند و قطعا بخاید اگرچه
صاحب منهاج در جوارش کمونی گفته باشد که با آب
گرم بیاشامند اما مستعمل چنین است بغایت نافع است

جوارش سفرجلی سهل مستعمل معده را قوت دهد و
اشتها طعام باز دید کند و قولنج بگشاید و مخصوص
بقولنج اخلاط آن به اصفهانی پاک کرده آب بی دانه

زنجبیل سعتر مویزج شونیز مر زیجون ش خشک
ملح نفطی بسا وی بکوبند و با ابکامه عزره بکنند

صفت معجونی که هندیان ساخته
اند هین علت را نافع کند زنو کرمان و قرفه
ملح نفطی دار فلفل فلفل کرد سکر
هم را بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار
درم

دوای که قطع قی صفراوی بکند
و عطش را باز دارد ابزبادیس و دانه نار
ترش و سماق و طباشیر و گل و ... غوره
از هر یک نیم جزو پوست بیرون پسته
نیم جزو همه را با هم سحق بکنند و دو درم
باب سیب یا با اب به یا بشربت انار دهد

جوارش یقوی المعدة الضعیفة ویوافق جمیع الناس

یک رطل باب کند و در ۲ رطل ... بجوشانند تا
... و بعد از ان فرو گیرند و از دیگ بیرون نهند
و بکوبند و ... بیرون کنند و ... عسل ...
بر سر آن کنند و بجوشانند تا ... انعقاد دیگر
فرو گیرند و این داروها کوفته و بیخته بیا ...
و بکجهه برهند تا یکسان شود زنجبیل و دار فلفل
از هر یک ۲ درم هیل و قاقله و زعفران از هر یک
مصطکی سعتر یا شونیز ترید سفید معجون ...
بروغن بادام چرب کرده شربتی ازین جوارش
از ... تا ... با اب گرم جهة قولنج نافع است

جوارش اترج مستعمل و ... معده بدهد و اشتها
طعام باز دید کند و باد ها بشکند و بوی دهن خوش
مکند اخلاط ان پوست اترج قرنفل و جوز الطیب

منفعع نوشد از کامل الصنعة نوشته شد

دوای که قطع قی بلغمی و سوداوی

بکند گل سرخ چار درم انیسون بادیس

سه درم نعنع و پوست بیرون پسته و عود خام

و مصطکی سفید و سعد و سنبل و توته

و قرنفل و فرنجمشک و زیره کرمانی

خرد بسایند، و خشک کرده، بس که حسری

و اب سیب هر یکی دو درم همه را با هم بکوبند

شربتی دو درم با میبه یا برب به نوشند

از کامل الصناعه نوشته شد

فائده، اگر کسی علت محلصه را بکوبد و باعسل

بسرشد و درم را بدان ضماد کند فی الحال

بعمل

بعمل می کند فائده اگر کسی زهره

کوکور را خشک کند و بکاه دارد کسی را که

عقرب بکزد باب تر کند بطریق دارو بچشم

بکشد فی الحال به شود اگر جانب راست را

کزیده باشد بجانب چپ بکشد و اگر چپ را

کزیده باشد بجانب راست بکشد بسیار

بیل جش بکشد ناهفت مجرب صاحب جامع

اکبر پوست مازو و جوز

سوخته با روغن زیت طلا کند مرد کان

چشم که ریخته باشد برویاند جگر

بز سرخ بر اتش نهند تا اب براورد و او معلق

سوده بران ریزد وان اب در چشم بکشد

ابُ دهن و شب کوری ببرد اگر زهرهٔ خوکوش

و زهرهٔ روباه خشک کرده در چشم کشد

نبات
درد چشم ببرد نیشکر طبرزد در چشم

کشد با سرکین وزنک نبات دو جزو سرکین سگ یک جزو

سفیدهٔ چشم ببرد صبر و هلیله سیاه

و زنجبیل نرم بکوبند و اندک قند مکرر

داخل کند یا چشم کشند خارش چشم ببرد

اگر آب کشنیز تازه با شیر دختران

در چشم چکانند درد بنشاند و بیارامد

اگر زهرهٔ گاو با روغن مرزنجوش

قطره در گوش چکانند آواز کردن گوش باز دارد

و اگر پیه روباه در گوش چکانند درم

قرص خشخاش مستعمل سودمند بود در تبهاء سینه و

شش و تب و درد سینه و درد مثانه زائل کند

صمغتان ورق گل سرخ و صمغ عربی از هر یک

۴ درم نشاسته و کتیرا و رب السوس از هر یک ۲ درم

خشخاش سفید و سیاه از هر یک ۲ درم طباشیر ۱ درم

زعفران دانگی کوفته و بیخته بآب تر شند و قرص

سازند شربتی یک مثقال با شربت [illegible]نا و بزر تخم

خیار بدهند که نافعست قرص الکوکب

سودمند بود جهت ضعف معده که از فضول اخلاط

بود و صداع و درد چشم زائل کند و دفع زهرها که

خورده باشند بکند هر نوع سمی که بود صمغ ۱۰ ال

جند بیدستر و مر و سلیخه و طین مختوم و طین ارمنی

و پوست لفاح و طلق از هر یک ۴ درم دوقو و

انیسون و تخم کرفس و سیسالیوس و بزرالبنج سفید

و صمغ سائله از هر یک ۸ درم و صمغ و ملح درشت

خوبسایند و قرص سازند شربتی یکسال بعد از

شش ماه استعمال کند و قوت این دو قرص تا دو

می ماند

در ایارجات

ایارج دو فس

اخلاط سوداوی و بلغمی و داء الثعلب را عظیم نافع

بود و تفسیر ایارج دوای الهی است و ایارج اسلم

از حبوب و مطبوخات بود صفتش شحم حنظل

صبر اسقوطری سکبینج و جاوشیر از هر یک ۸ درم

و خولنجان ۱۰ درم کمادریوس ۲ درم و فلفل

و فطراسالیون و زراوند مدحرج و دارچینی

و سلیخه و زعفران و زنجبیل و جعده و مرباداذ

هر یکی ۲۰ کوفته و بیخته صمغها بشراب خوبسایند

تا حل شود و با عسل کف گرفته بسرشتند عسل وزن

ادویه شربتی ۲ الی ۳ الی ۴ کاسنی کهامیون

و شاهترج و هلیله سیاه و مویز طائف و غاریقون

و اسطوخودوس و کافیطوس و بسفایج و گاو

زبان و کشک ملح هندی بجرع کنند و قوت این ایارج

چهار سال تا شش سال باقی ماند

ایارج فیقرا

سودمند بود جهت امراض سر و رطوبت معده و

درد مفاصل و ضیق النفس بلغمی و فالج و لقوه و

استرخاء و گرانی زبان صفتش مصطکی زعفران

و سنبل الطیب و حب بلسان و اسارون و سلیخه

و دارچینی و عود بلسان از هر یک یکمثقال صبر
اسقوطری ۸ مثقال و بعضی ۱۲ میکنند کوفته و بیخته
در ظرف آبگینه کنند و قوة آن تا چهار سال باقی
ماند شربتی یکمثقال تا ۲ مثقال با آب و سماد یکبار گفته
شد صفت آن در حب یاده ایارج جالینوس
سود مند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخا و علتها
لزج دفع کند و مثانه را سود مند بود و کسی را که
منی بغیر ارادت از وی جدا شود نافع بود صفت آن
شحم حنظل و غاریقون و اسقیل مشوی و سقمونیا
و خربق سیاه و هوفاریقون و افربیون از
هر یک ۶ درم بسفایج و افیتمون و مقل ازرق
و کمادریوس و سلیخه و فراسیون از هر یک
۹ درم

واسارون

و مرصافی و سکبینج و زراوند طویل و فلفل
سیاه و سفید و دارفلفل و دارچینی و جاوشیر
و جند بیدستر و فطراسالیون از هر یک ۳ درم و بعضی
از المبار زعفران و صبر از هر یک ۴ درم میکنند کوفته و
بیخته و صموغ در میثلث حل کنند و داروها کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و مجموع با هم بسرشته
کنند شربتی از ۲ مثقال تا ۳ مثقال با آبی که پوست هلیله کابلی
و افیتمون و سوبوطایقی بجدیدهم نمک هندی در آن
جوشانیده باشند بیاشامند و این ایاره بعد از سه ماه
تا چهار سال کار میدارد ایاره لوغادیا این
ایارج مبارکست بسیار منفعت دارد بدن را
پاک کند از همه فضلها و اخلاط مختلف و تقویت بدن

بالا کند و خلطها لزج عفن محرق دفع کند و این
مسهل بی زحمت بود و سودمند بود فالج و رعشه
و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص
و بهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار و
صمم و وسواس و شهوه کلبیه و تغیر عقل و غشی
و درد گرده و مثانه و نقرس و درد مفاصل و عرق
النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیه
و دبیلها کهن نافع بود و حیض بسته بگشاید
صنعت آن شحم حنظل اسقیل مشوی و غاریقون
و سقمونیا و خربق سیاه و اشق و اسقوردیون
از هر یکی ۲ درم تخم افتیمون و کمادریوس و بستل
اذخر و صبر اسقوطری از هر یک ۳ درم حاشا

و سادج و جنطیانا رومی و فراسیون و جعده و سلیخه
و فلفل سفید و سیاه و دارفلفل و زعفران و دارچینی
و جاوشیر و بسفایج و سکبینج و جندبیدستر و مصطکی
و فطراسالیون و زراوند طویل و عصاره افسنتین
و افربیون و سنبل و حاما و زنجبیل و جنطیانا
رومی و اسطوخودوس از هر یکی ۲ درم کوفته و بیخته
صموغ در شراب خیسانند تا حل شود و همه را به عسل
کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم و قوه آن بعد از
شش ماه تا چهار سال باقی ماند و اولی آن بود که
شب هنگام فرو برند و صباح مطبوخ از بسفایج و
و افتیمون و پوست هلیله کابلی و گاوزبان و
اسطوخودوس و مویز طائفی و نمک هندی بجوشانند

به آتش ملایم گرم کنند

نافع بود والله اعلم بالصواب

درشیاف بوده ادمی کینکری شکوسوح تخم

حنظل شیاف جادشیر خطمی نبعه

از هر یک ۲ درم بون ادمی سنا مکی عسل حار سیر

شکوسوخ در تریاق فاروق وغیره

تریاق بزرک خانند وطبعت ان کرم وخشک بود و

سودمند کند کی جانوران ومجموع زهرها کشنده وبریشه

ازان بقدر حاجت بود اندک ان یک طسوج است وزیاده

ان ۲ د وچون بر موضع کزند کی طلا کنند سودمند بود

وجمیع مرضها سود سودمند بود واکر خواص نبشته شود

دراز کردد وسعال وعسر النفس ودرد سینه وششم

نفخ معده وقولنج واستسقا وبرص وبهق وجذام

واوجاع مفاصل ومجموع مرضها که از سودا وبلغم بود نافع

بود وصرع وصداع وتاریکی چشم ودرد شقیقه وبرا

نافع بود وبول براند وحیض براند صنعت آن

اقراص عنصل اقراص محلصه اقراص افاعی

۴۸ م ۴۸ د

واقراص اندروخون وفلفل سیاه وافیون

از هر یک ۲۴ د ودق کل سرخ وتخم شلغم بری وتوم بری

وایرسا وغاریقون ورب السوس ودوعن بلسان

از هر یک بکار داد جی ۲۴ د وبعضی ۱۲ د یکبند

ومر وزعفران وزنجبیل ودیوند چینی وسنبل طالون

وفو تخ جبلی وفراسیون وقسط وفطراسالیون

واسطوخودوس وفلفل وکذ ذکر ومشک

وفقاح اذخر وصمغ البطم وسلیخه وسنبل الطیب

[illegible]

وجعده از هر یک مالی لبنی وتخم کرفس وسسالیوس
وحرف بابلی وکمادریوس ونانخواه وکماقطوس
بلوط
وعصاره لحیة التیس ونادرین وشیح جبلی
وساذج هندی ومر وجنطیانا ورازیانه وطین
مختوم وزاج محرق که تمام سوخته باشد وحماما ودوج
وحب بلسان وفو وهوفاریقون وصمغ عربی
وفودنجانا وانیسون واقاقیا از هر یک ۱ درم وقو
وقسط ومقل الیهود وجاوشیر وقنطوریون
بادلیت وزراوند مدحرج وسکبینج از هر یک ۲
جندبیدستر ۲ درم وبعضی ۲ درم بکنند عسلی که از کف خالی
باشد رطل شراب کهنه خوب ۸ رطل ورطلی که
بوزن بغداد باشد ورطل نزد ما اصفهان وعصارات

بشراب خوب بیاشند تا حل شود وعسل بر سر آن کنند
یکجا نرم زرها کنند وبعد از آن ادویه کوفته وبیخته
بر روغن بلسان چرب کنند بعسل ومطبوخ سرشته
ودر ظرفی نقره یا ابگینه کنند وباید که سر ظرف محکم بکنند
واستعمال نکنند تا پنج سال وان بگذرد تا ده سال
وبعضی گویند مستعمل نشاید که کنند الا بعد از ده سال
یا دوازده سال وان در غایت جانی وقوت باشد
تا سی سال وچون سی سال گذشت تا شصت سال قوی
ان باقی است وهر خواص که گفته اند همچنان داشته
باشد لیکن بعد از شصت سال اکثر قوتها بر طرف
میشود واما حکیما جالینوس کبار داده واکثر امراض را
برطرف میکند ودر دفع سموم وهوش دهد عمات

[illegible]

۱۳

تریاق اربعه تریاق کوچک خوانند سودمند
بود گزندگی جانوران خصوص عقرب و باد غلیظ که
در معده بود و درد و درد جگر و سپرز و صرع
و خفقان و سودمند بود اگر زنی را بچه بزاید در شکم
باشد یا مشکل زاید یکبار فرو برد سهل گردد
صنعت آن جنطیانای رومی و حب الغار
و زراوند طویل از هر یک ۲ درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
جوشند شربتی یکبار با آب سرد و بعد از ده سال
عمل وی باطل گردد تریاق عزره سودمند بود
جهت گزندگی جانوران و رطوبات و گرمها که
در جگر و معده و سپرز و صرع و خفقان و لقوه

جنطیانا رومی بیخ ... مانند انگشت سطبر ...

فالج صنعت آن حماما و مرباد و سنبل الطیب
و ساذج هندی و للثریاسینا و قرنفل و دیوند
چینی و تموليا و قسط تلخ و جنطیانا از هر یک ۲ د
قثاح اذخر و عصاره لحیة التیس و مقل ازرق
از هر یک ۸ مثقال عاقرقرحا و تخم کرنب و کوکرد
و تخم شبت و اساون و فودنا و افسنتین و
افیون و ناردین از هر یک ۲ ال کثیرا و حماما
و سیاه از هر یک ۲ ال سلیخه و ورق گل سرخ
و اقراص اندروخون از هر یک ۴ ال تخم سیاب
دانه اترج مقشر سماق شامی ... از هر یک
هر یک ۲ د روغن بلسان ۲۴ د قیصوم ۲ ال
فقاح المر ۴ د نیم و دقاترج ۱۳ ال صمغ و عصارات

دو ثلث خوب باشد و باقی ادویه کوفته و بیخته سوده زن
ادویه عسل مصفی و دارو ها بروغن بلسان چرب کند
و بعسل بسرشند و در ظرف چینی کند و بعد از شش ماه
استعمال کند و شربتی یک مثقال شاید و قوت آن تا سال
باقی باشد و بعضی آن را باطل کرده تریاق جهت
گزندگی عقرب سودمند بود بسیار اند ز راوند مدحرج
و پوست بیخ کبر از هریک سه درم کوفته و بیخته بکار برا
باشاند در سنونات سنونی که بوی دهن
خوش کند و بیخ دندان محکم گرداند و قوت دهد
شاخ گوزن سوخته و نمک سوخته بعسل محلول سازند
و سنبل الطیب از هریک اده درم زعفران و سنبل
و مصطکی و سماق خشک از هریک دو درم جلنار

بیجوب دردان الشعوان مجربات
موارنج

و سماق از هریک ادرم سعد سوخته و جوش خسته
از هریک سه درم کوفته و بیخته سنون سازند ۵
سنون جهت خوشبو دن دهن و دل و دندان
و سماق و طباشیر و ورق گل سرخ و اردجو ساوی
کوفته و بیخته اول قدری سرکه و دوجندان گلاب بوسر
هم کنند و نیم گرم کنند و یکبار بدان دهن بشویند
و بعد از آن سنون کنند در دهان دو مغز
بادام شیرین را سفید کنند و هریک بادام را بدو نیم کنند
و خشک کنند و بر یکی بادام همین گل نفشه در میان
آن کنند و شب بیت جامه خواب می نهازند و بروز همان
همین کنند و چون ده روز بگذرد آن را دیگر نفشه کرد کنند
خوب تر باشد و تا چهل روز بر دو ش دهد

چرب وزن
یکمثقال ۵ ۸ جیوی ۸۲ نابوده
سم الفار سفید ابلیمو بعد از آن
ابلیمو بریخته ۵
خوب بالای سبو ۵
دوا خوب بالش بعد از آن
خوب بمالش بدنش بعد از آن
بیاباند و اعضا را در وی میکند
در آفتاب بامکانی
گرم بیاید بمالند بعون
الله شفا یابد

وبعد از ان روغن بکیرد **روغن کل بادام** بعینه همچنین بکنند

روغن کل سرخ بکیرد ورق کل سرخ تازه ودر ظرف

کند و روغن کنجد بر وان کند وچهل روز در افتاب

بادیزد و بعد از ان فرو کیرد و استعمال کند روغن

کل سفید. و یاسمین و خیری و سوسن و زنبق و نسرین و

زعفران و شقایق و امثال آن بدین نوع سازند که در

روغن کل سرخ کفته شد **روغن شاهسفرم** اب ریحان

بکیرد و یک چهار یک روغن کنجد و قدری اب بر سر

ان کند و بجوشاند تا اب سوخته کردد و روغن

بماند **روغن کدو** بطریقه روغن ریحان

باید کرفت **روغن قسط** که عصبها را محکم کرداند

و سودمند باشد جهت جکر و معده و سوی بر دباند

چون طلا کند بکیرد قسط ۴ درم سلیخه ۱ درم ودر

رز بجوش ۲ الد نیم کوفته و بجوشند در شراب کهن خوشتا

یکشبانروز و بعد از ان بجوشانند باتش نرم وصافی

کند و نیم من روغن کنجد با ذیت برسر ان کنند

و بجوشانند تا اب برود و روغن بماند ۵

روغن مصطکی سودمند بود جهت ضعف

معده بکیرد روغن کنجد نیم من و مصطکی خوب

۱۰ الد و در قنینه کند و دیکی پر از اب کند و ان

قنینه در میان اب بیاویزند و باتش نرم

می جوشانند تا مصطکی به بخار بکداز د و بعد از ان

استعمال کند **روغن بابونه** تحلیل ریاح

کند و سستی اعضا بکند و درد عرق بکند

بکیرد بابونه در سایه خشک کرده ۵ ۲ درم دیم ...

روغن کنجد در قنینه کند و در آفتاب آویزد

تا چهل روز و بعضی ۲ درم حلبه اضافه کنند

روغن مورد مفیدست بر معده و استرخا

مو بکند و تقویه اعضاء شکسته و دردها نماید

بکیرد آب مورد تر ۱ رطل و در روغن بادام

یا روغن کنجد یک رطل بجوشاند تا آب برود

و روغن بماند و چون خواهند که قوی گردد

پنج درم لادن در آن بیندازد دردم مرهم

مرهم نافع جهت بواسیر و شقاق و جراحت

مقعده بغایت نافع بود بکیرد روغن بادام

یا روغن کل بادام از هر یک ادرم عصاره

[illegible]

لحیة التیس و طین قبرسی و گلنار و سادج هندی

از هر یک ۳ درم افیون نیم اک و حاد حبه

موم سفید ۵ درم اسفیداج ۲ درم زعفران

ادرم داروها کوفته و بیخته و بغایت نرم کرده

موم با روغنها بگدازد و در هاون کند و بالد

نیت و داروها بدان می ریزد و سحق میکند تا یکسان شود

مرهم سفید گوشت برویاند و حرارت را نافع بود

موم و اسفیداج از هر یک ۲ درم روغن گل ۴ درم

موم بروغن بگدازد و اسفیداج بران ریزد و در

هاون بمالد بغایت مرهم سیاه گوشت فاسد

بخورد و گوشت نو برویاند و بیشتر جراحتها را

سود دارد و بشاند رها سنگ نیم رطل ذیت صافی

کندر رومی و دخانی زعفران ادویه ...

مساوی کوفته و بیخته عسل ... ...

معجون سازند ...

۷۷

جهت نفخ معده

رازیانه تخم کرفس دارچینی

۲ ۲ ۲

زرنبات کندر سعد کوفی

۲ ۲ ۳ ۲

مصطکی دانه زنجبیل ناخواه

۴ ۲ ۴

دار فلفل نبات اجرا را

۲ ۲

کوفته و بیخته شربتی ... معاک

ماول نمایند نافع است

ورم مرهم مذکور مرکب
علک ۳ درم ربع

۱۱ درهم ۲.۲ درم ۵ درم ۳ ... ۵ درم ۳ ...

۱۱ درم ۲.۲ درم ۸۲ درم ۲ ... ۸ درم

یکرطل و دبی موم سافی ربع رطل زیت رومی ۲۰ درم
علک و موم و زفت بگدازند و مرها سنگ بیان ریزند
و در هاون می مالند تا منعقد شود مرهم
سرکه گوشت برویاند و ریش خشک کند مرداسنگ ۱
۱۰ درم کوفته و بیخته با چهل درم سرکه بزنند و چهل
درم زیت بزنند در هاون بسایند بمبالغت
تا یکسان شود و اگر خواهد ۲ درم د رازو
کوفته و بیخته اضافه کند مرهم دیاخلون
جهت خنازیر و سلع نافع بود و جهت دمها
بگیرد چربه و بزدک و خطمی سفید از هر یک کیله
و هریت را بجوشانند یکشبانروز و بعده از آن
لعاب هر یکی رطلی و نیم و از مرداسنگ یک رطل

ترکیب مقوی
قاقله کبار درهم ۱
دارفلفل درهم ۱
هیل درهم ۲
قرنفل درهم ۳
زنجبیل درهم ۲
دارچینی درهم ۵
جوزبوا ۳ درهم

قطعا دنبال با او بن د و در دست بالد تا کشته
شود و اگر خواهد با قند بکوبد و در هر یکمن
سر بنفشه دو من قند و بعضی در هر یکمن
سر بنفشه چهار من قند میکنند و در آفتاب
نهند تا چهل روز و استعمال کنند در آنچه ذکر رفت

جلنجبین سکری اقسام مستعمل

سودمند بود بلغم را قوه معده بدهد و بغایه
هاضمه را نافع بود صفت آن بستانند ورق گل
سرخ تازه یکمن و قند سفید دو من و اگر چهار
بکند شاید و همچنانکه در حق بنفشه گفته شد

جلنجبین عسلی مستعمل سودمند بود جهت سردی
معده و استسقا و سردی جگر و سوء الهضم که از سردی بود

صنعت آن همچنان که در گلقند ذکر او
کفته شد جلنجبین سفرجلی مستعمل
سودمند بود جهت سردی معده و قوة دل و دماغ و
معده بغایت بدهد از جملهٔ مفرحاتست صنعت آن
بستانند گل به و همچنان که گل انگبین می سازند
بسازند که جهت تقویهٔ معده بغایت نافعست
جلنجبین لسان الثور مستعمل از ادویهٔ
قلبی است مادهٔ سودا را دفع کند و خفقان را زائل
کند و سرفهٔ بلغمی را نافع بود صنعت آن
بستانند گل گاوزبان و در هر یکمن گل گاوزبان
دو من قند اضافه کند و بکوبد و هر چه
جلنجبین سفرجلی و جلنجبین لسان الثور بیت

البته باید که قندی بود و اگر عسلی خواهند
نصف عسل و نصف قند کنند که بغایه خوبست

در بیان اشربه شربت عناب

سرد و تر بود جهت سرفه و غلبهٔ خون و اصحاب
شرا و آبله و حصبه و درد سینه را بغایت
نافع بود صنعت آن بستانند عناب چهارک
در دو من آب بجوشانند تا بدو دانک آید
و در دست بمالد و صافی کند و یکمن قند
صاف کرده بهم آن کند تا بقوام آید شربتی
از ده درم تا ده مثقال شاید شربت
نیلوفر مستعمل سرد و تر بود سودمند بود جهت
سرفه و درد سینه و شکم نرم دارد و خشونت سینه

و سرفه و درد سر که از حرارت بود بغایت نافع بود
صنعت آن بستانند یک اوقیه نیلوفر خوب
تازه و بجوشانند و صاف کنند و یکمن قند صاف
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
شربتی از ده درم تا ده مثقال بود ٥

شربت بنفشه مستعمل بغداد بود
و در سردی و گرمی سودمند بود جهت ذات
الجنب و ذات الریه و درد کردن دل
براند و شکم نرم دارد و سینه و حنجره را فرخ
کنایت بود عظیم نافع بود صنعت آن
بستانند بنفشه تازه و گل آن بگیرند و یک
چهار یک و بر بزد و تا پالاید و یکمن قند

صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و اگر خواهد که مسهل بود بجهت تب نگرد
کنند در بنفشه بجز و اگر بنفشه خشک
بود سی مثقال عوض یک چهار یک بنفشه تر

بود شراب دیناری مستعمل بغداد است
جهت ذات الجنب و حرارت جگر بغایت نافع بود
صنعت آن تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی تازه
نیلوفر گاوزبان ورق گل سرخ تخم کشوث
در کتان بسته در بوند و تا بیخ مثقال
تخم شاید دواها عیار آن بوند سوده بجز بید
بجوشانند [illegible] بکرد و بر سر آن کند و با قند
بجا شیره آرد و در ظرف کنند شربت ٤ ا

نسخه دیگر شربت دیناری و این معتمد است

بوست بیخ کاسنی تخم کاسنی بادیانه
بوست بیخ بادیانه تخم کشوث در کتان بسته
بیخ کبر تخم کرفس بوست بیخ کرفس
بجوشانند و بپالاید و قند صاف کرده بکن و
نیم برسان کنند و بجوشانند تا بقوام آید
این شربت جهة مستسقی و یرقانی و احزهابت که
مدیها ذکید باشد و جهة معده و جگر بغایت
نافع است و مفاصل را هم سودمند جهة
تفتیح و تحلیل رطوبات لزجه که از وی می آید
شربت زوفا مستعمل جهة تنگی نفس و درد
و سرفه کهن بلغمی سودمند بود صفت آن

بستانند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه
انجیر سفید بیست دانه مویز سفید بی دانه پنجاه دانه بنفشه
پنج درم پرسیاوشان تخم خطمی و تخم خبازی از هر یکی ۳ درم
بیخ مهک خراشیده زوفا خشک و در بعضی نسخه
فراسیون پنج درم اضافه کنند و دواها را صافی کرده
بیکمن قند صاف کرده برسان کنند و بجوشانند تا بقوام
آید شربت خشخاش مستعمل سرد و تر بود سودمند
بود سینه و دماغ گرم و بی خوابی و نزله و ریشهای
سینه را نافع بود صفت آن بستانند خشخاش بندک
با پوست صد درم و نیم کوفته کنند و بجوشانند در ده من
آب که آب باران باشد بهتر تا باد و دانگ آید
و فرو گیرد و بپالاید و قند صافی کرده دو من برسر آب

کند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی تخم خشخاش کرده
و چون قند بقوام آمده باشد فرو گیرند و بر سر آتش
نرم شیرهٔ خشخاش بجوشد قند دهد و اگر خشخاش
با پوست نیابند خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند و
بجوشانند چنانچه ذکر رفت و بیارند و مستعمل کنند

شراب صندل مستعمل

سود مند بود جهت
ضعف دل و جگر گرم و تب محرق صفت آن بستانند
صندل مقاصری و لبوهان بباید بیست مثقال
و اگر بگلاب خواهد یکشبانروز در گلاب خیسانند
و اگر ترش خواهد باب غوره یا سرکه هر کدام که
خواهد صندل در آن خیسانند آن مقدار که کفایت
باشد و بعد از آن بپالاید و قند صافی کرده بگیرند

بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید اگر چه در همه
کتب مسطور باشد که صندل از یکدرم تا چهل درم
گفته باشد که بعد از یکشبانروز که خیسانیده
باشند بجوشانند و این ممکن نیست که توان خورد اگر
بی بجوشند و از بیست مثقال صندل زیاده بود
ممکن نیست که توان چشید از غایت تلخی و هر چه شراب لیمو
و ریباس و صندلست از کتب متقدمین معلوم
نمیشود مگر بدین نوع که نوشته ایم بدانند

شراب لیمو مستعمل

سرد و خشک بود و اندک
حرارتی در وی باشد و قوت معده بدهد و صفرا
بشکند و هاضمه را یاری دهد و دفع قی بکند و خمار را
سود دارد و تبهاء صفراوی را تسکین کند و تشنگی بنشاند

بتاند لیمو خوب و آب آن بگیرد و قند صافی کرده
بقوام آورد و قند و گلاب و آب لیمو که کفایت باشد بری
زد و اگر این شربت در دیک سنگی بپزند بهتر باشد
و اگر خواهند که خشک باشد قند را آهسته آهسته
آتش دهند و آب لیمو بریزند چنانکه بقوام الجوج
رسد و در قدح کند بسته میشود شربت
سیب مستعمل بهترین آن بود که از شامی
یا اصفهانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و قو
ت معده بدهد و خفقان را سودمند بود و ق
ی ساکن گرداند صنعت آن بتاند سیب اصفهانی
خوب شیرین و مقشر کنند و دانه از وی بیرون
آورد و بکوبد و آب آن بگیرد و هر یک آب نیم من قند

صافی کرده بر سر آن کند و بجوشاند تا بقوام آید
شربت به مستعمل تا نفعت بمعده و قلب و صعوبات
خفقان که در هر ش به سبب کهنه شده اما به ترش و شیرین
در هم آب بگیرند شربت فواکه قوت معده و
دل و جگر بدهد و دفع کند و صفرا بنشاند و زنان
آبستن را سودمند بود صنعت آن آب سیب و آب
و آب ملجی و آب انار ترش و شیرین و آب سماق
و آب زرشک و آب گیلاس مساوی یکدیگر و اگر آب
غوره و حماض و لیمو قدری اضافه کند شاید اما آن
آبها بجوشاند تا بر نیمه آید و بهمین قند سفید صافی
کرده بر سر آن کند و اگر نیم من کند بهتر بود و بجوشانند
تا بقوام آید و استعمال کند که بغایت نافعست

شربت انار ترش نفع باز دارد و قوت معده
بدهد صفت آن بستانند آب انار ترش و بجوشانند
تا بنصف آید و بهر یکمن آب انار دو نیم من قند صاف
کرده [illegible] کنند و [illegible] بجوشانند تا بقوام آید

قواعد شربت بحسب قاعده کلیه

بدانک در شربت هر چیز که خواهند که بگیرند طریقش
چنانست که آب آن چیز بگیرند و شکر بدو
سنگی بجوشند چنانکه بقوام دوشاب آید

شراب انار نعنع بستانند انار ترش و شیرین و با
سه او آب بگیرد و بجوشانند تا بنیمه آید بعد از آن
آب انار جوشیده یکمن آب نعناع تازه نیم من و قند
صاف کرده یکمن برسر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید استعمال کنند

شراب آلو بستانند آلوی سیاه خوب و زبده یکمن لیمو بید
پاک کنند و در پنج من آب بجوشانند تا بنیمه آید و فرو
گیرد و بدست بمالد و صاف کنند و نیم من قند صاف کرده
برسر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند

شراب ریباس مستعمل شکم ببندد و قی باز
دارد و معده را تقویه کند و منع خمار بکند صفت
آن بستانند ریباس تلاجتی خوب و سر و بن آن
بکارد چوبین پاک کنند و بهاون چوبین یا سنگین بکوبد
و بکتان بفشارد و در قدحی چینی کند و زمانی رها
کند و باز بقدحی دیگر به پالاید هشت و چند نوبت
بپالاید و هر بار آنچه در بن قدح باشد می ریزد
تا تمام صاف شود بعد از آن قند صاف کرده باید که بقوام

زیاده آوردن دیك بجوشانند آن زمان آب
دیپاس صاف برسران دیزند و باید که دیك
سنکین باشد و هیچ بند نزده باشد و آتش وی
آهسته بود تا تمام شود و آنکه در کتب سطور است که
آب دیپاس اول بجوشانند تا باز دو دانك آید
و بعد ازان قند برسران کند و این خلافست و خطا
مولف کتاب کوید هیچ شراب شکل تر از دیپاس نیست
و پختن آن **رب مورد** بستانند دانه مورد
تازه و بکوبد و آب ان بکیرد و بجوشانند تا باز ربع
آید و صاف کند و اکر تلخ باشد قدری رب براضافت
کند تا بقوام آید بعد ازان فرو کیرد و استعمال کنده
شراب انار عذب مستعمل بستانند انار عذب

وصاف کند و بجوشانند تا باز نیمه آید و بهر یکمن
آب انار جوشیده یکمن قند اضافه کند و بجوشانند
تا بقوام آید **شراب انجیر** فربه کرده و باه
بدهد و نعوظ تمام آورد و منی زیاده کند و مثانه
را پاك کند از علت و قوه مجامعت دهد و سینه را
نرم کرداند صنعت آن بستانند انجیر یکمن و در
پنج من آب بجوشانند تا یکمن و نیم بماند انجیر یکمن
دیکر در آب کند بجوشانند چنانکه انجیر مهرا شود و صاف
کند و آب انجیر را صاف کند و بهر یك من و نیم
طبخ انجیر و انجیر دعسل شهد کف کرفته برسران کند
و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یك
یکدرم زعفران نیم درم مجموع نیم کوفته در کیسه بندد

ودران اندازد و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد
استعمال کند شربتی پنج مثقال کنند پیش از غذا و بعد از
غذا نیز شاید و اگر گرم خورد شاید شربت گاوزبان
دل را قوه دهد و توحش سوداوی زایل کند و بغایت مفید
بود صنعت آن بگیرد آب گاوزبان معطر یکمن
و آب بادرنجبویه یکمن و عسل یکمن برسان کنند و
بجوشانند تا بقوام آید و زعفران یکدرم دران حل کنند
و اگر بقند خواهند شاید و اگر گاوزبان تر نبود
بستانند گاوزبان خشک چهار درم سه مثقال و در یکمن
گلاب خیسانند و بجوشانند و بپالایند و قند
صافی کرده یکمن برسان کنند و بقوام آورند
شربتی ده درم نافع بود شربت بالنگو مستعمل

بستانند بالنگو تازه یکمن و گاوزبان خشک سه درم
بجوشانند و اگر بالنگو خشک بود سه مثقال و بپالایند
و یکمن عسل کف گرفته برسان کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و بعضی در شراب بالنگو زعفران و مصطکی میکنند
و اولی آن بود که نکنند و اگر احتیاج باز افتد
وظیفه طبیب بود ترکیب آن کند و اگر قندی خواهند
همین سبیل که گفته شد استعمال نماید سکنجبین ساده
مستعمل تب زایل کند و سده بگشاید و تشنگی بنشاند
و معده را از بلغم پاک گرداند و مزاج گرم را موافق
بود و جگر را قوه دهد و صفرا کم کند و صحت
محرور نگاه دارد ولیکن باه را نقصان کند
صنعت آن قند صافی کرده و سرکه سفید از هر یک

كماينبغى بود برسان كند قدرى گلاب واولى آن
بود كه درد يك سنگين نيندازند واگرنه بايد كه
داند كه چگونه در ظرفى ديگر بايد ريختن وبجوشند
تا بقوام آيد بايد كه سركه را واول بكنند كه قند
صاف كرده باشند تا چون بقوام آيد سركه خام
باشد سكنجبين بِه مستعمل كه عبارت
از به ليموئى باشد قوه معده وجگر بدهد
واشتها باز ديد كند وسده بگشايد وتا ها نرا
عظيم سودمند بود صفت آن بگيرند به اصفهانى
خوب خوش بوى وازدانه پاك كند وبكوبد وآب
وى بگيرند ويك من آب بِه ويك من قند صاف كرده
ويك چهاريك سركه سفيد برسان كند وبجوشند

يعنى اگر سكنجبين نباشد
بايد كه سركه خالص باشد كه
طبخ كرده باشد ۱۲

[illegible] ۱۲

تا بقوام آيد

واگر چند پاره به دوا ن اندازد شايد وبزودى گيرد واستعمال
كند سكنجبين بزورى [سودى] گرم مستعمل
سده بگشايد واستسقا وسوء القنيه زائل كند
وبول براند وتشنگى بنشاند وبه تپها نيز سودمند
بود صفت آن تخم كاشنى وتخم خرزه وتخم
خيارين وتخم خيار بالنگ از هريك پنج درم
پوست بيخ كاشنى وپوست بيخ رازيانه از هريك
ده درم مجموع كوفته كند ودرسه رطل آب
وسه رطل سركه بخيسانند يكشبانه روز
بعد از آن بجوشانند وبه پالايد ويكمن قند صافى
كرده برسان كند وبجوشانند تا بقوام آيد
واستعمال كند سكنجبين بزورى گرم مستعمل

مكرر ديده شد كه رطل
نود مثقال است ۱۲

سده جگر و معده بگشاید و بول براند و معده را از
فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع بود
صنعت آن پوست بیخ کبر و پوست بیخ رازیانه
و پوست بیخ کرفس از هر یک هشت درم تخم
کرفس و رازیانه و افیمون و تخم کاسنی و تخم
کشوث از هر یک پنج درم عصارهٔ غافث و ریوند
چینی از هر یک ۲ درم مجموع نیم کوفته و در سه
رطل آب و چهار یکی سرکه خیسانند و همچنان که
در سکنجبین بزوری سرکه گفته شد همچنان بپزد
واستعمال نماید **سکنجبین افیمون مستعمل**
تخم کاسنی و تخم رازیانه و تخم کرفس و انیسون
رومی از هر یک ۔ درم تخم کشوث یکماله

پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه و افیمون
از هر یک چهار درم دواها بغیر از افیمون نیم کوفته
و پخته بجوشانند افیمون در کیسهٔ کتان بندد
و سرکه یکجا دیگر اضافه کند چنانچه ذکر رفت
نبات بکنند دواها خوش افیمون در کیسهٔ کتان
بسته بنهند از دم تا در جوش بنهد و تمام شود
سکنجبین عنصلی مستعمل سرکه
سرکهٔ عنصل یکجا دیگر و عسل مصفی بکنند و اگر
قند و عسل باهم کنند بهتر بود بجوشانند تا بقوام
آید جهت تنگی نفس و استسقا و ربو و سرفهٔ بلغمی
و سرفهٔ قدیم و صرع بغایت نافع بود **در لعوقات**
لعوق سپستان مستعمل شود سند بود جهت

طریق ترکیب سرکه عنصل یافتن حاصل است که
چنین بصل العنصل را بشانند و بگذارند
چون پوست کنند و پاره کنند و در آوند
[illegible]

خشونت حلق و سینه و شش را نرم دارد
و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع بود
صنعت آن سپستان دویست عدد سوس
لمانی بی دانه چهل درم فلوس خیار شنبر
ده مثقال بیخ مهک خراشیده نیم کوفته چهار
درم مجموع در شش رطل آب بریزند تا بازده
دانگ آید و فرو گیرد و در دست بمالد و صافی
کند و نیم من قند سفید برسر آن کند و بجوشانند
تا بقوام آید **لعوق زوفا مستعمل**
سودمند بود در بو درد کهن و سینه و شش را
از اخلاط غلیظ پاک کند صنعت آن
بستانند ایرسا و زوفا خشک از هر یک
۸ درم

ایرسا نیم کوفته کند و با سه رطل آب بجوشانند تا
با یک رطل آید و بدست بمالد و صافی کند و یک
رطل قند صافی کرده برسر آن کند و بجوشانند تا
بقوام آید **لعوق خشخاش مستعمل** سودمند
بود جهة نزله و التهاب شش و خون رفتن و سرفه
گرم معده بود صنعت آن بستانند صد عدد خشخاش
بزرگ و دانه بیرون آورد و با پنج رطل آب بجوشانند
یکشبانروز تا باینه آید و در دست بمالد و صافی
کند و هر یکمن آب خشخاش را نیم من قند صافی کرده
و نیم من نبات برسر آن کند و بجوشانند تا بقوام
آید و فرو گیرد و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته
از هر یک پنج درهم کوفته و بیخته بیامیزند سرشند

واستعمال نمایند لعوق رب السوس سود
مند بود جهة فضول لزج که در سینه جمع شده
باشد وسید بود صنعتان رب السوس
و کثیرا ومغز بادام تلخ مقشر ورازیانه
از هر یك جزوی کوفته وپخته با عسل
کف گرفته برشند وروغن بادام اضافه
کنند شربتی بکمال تا ۲ مثقال بطبیخ دونا
بیاشامند نافع بود الباب الثامن
السفوف سفوف حب الرمان سود مند
بود جهة اسهال که از ضعف معده بود وقوه
ان بدهد صنعتان دانه انار ترش ده
درم بریان کرده ۲ درم تخم سود دو بلوط و سماق

کرمانی بر که خولیا ینده یکشبانروز در بعیران
خشك کرده وبریان کرده وارد کناد وارد
سجد و کشنیز بریان کرده و خرنوب نبطی و
خرنوب شامی از هر یك ده درم سك وعود
و بالك واز هر یك مثقال کوفته
سفوف سازند شربتی از ان پنج درم تا [illegible]
و مجموع سفوفات را تو[illegible] دو ماه باقی است
و بعضی از ضعیف شود سفوف مقلیات
مستعمل سودمند بود اسهال کهن و زحیر و ضعف
معده و بواسیر را بغایت نافع بود صفت آن
حب الرشاد بریان کرده یکچهار یك زیره کرمانی تخم ترتیزك
بر که خولیا ینده وخشك کرده بریان کرده
٨ د

تخم کتان و هلیلهٔ سیاه از هر یک ده مثقال
مصطکی پنج درهم بلیلهٔ سیاه در روغن زیت بریان
کرده اضافه کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال
بر شراب بهی ریزد و باز خورد نافع است

سفوف زرشک مستعمل بود مفید

بود ضعف معده را قوت بدهد و شکم ببندد
و بغایت نافع است صفت آن نانخواه
و سماق و زنجبیل و انار دانه ترش بریان
کرده و زرشک بیدانه وارد کنار از هر یک
۲ درهم قند سفید درم مجموع کوفته و بیخته
استعمال کند بکمال شربتی تا دو مثقال با رب به

سفوف بزور مستعمل مفید بود جهت

و نفخ و قراقر که در معده پیدا میشود صفت آن
کرویا و انیسون و زیره کرمانی و تخم کرفس
و قاقله و قرفه و نانخواه از هر یک ۲ درم
و زنجبیل و دارفلفل از هر یک نیم درم قند سفید
بیست مثقال کوفته و بیخته شربتی ۲ درم استعمال
کند

سفوف سورنجان ابن سهلان

جهت مفاصل و نقرس و عرق النسا بلغمیه نافع است
صفت آن سورنجان مصری ده درم سنامکی
هشت درهم مغز بادام مقشر سه درهم پوست
هلیله زرد ۳ درهم زعفران نیم درهم قند سفید
۷ درهم سقمونیا مشوی یک درهم و اگر ماده بلغمی
بود احتیاج سقمونیا نیست بدل شاه بدانه

سفوفی که کرمها را از شکم بریزاند درمنه
ترکی و ترمس و قنبیل و قسط تلخ و برنگ کابلی
مقشر و سرخس و تربد سفید مجوف و افسنتین
رومی از هر یک یک درم حب النیل نیم درم شکر هندی
نیم درم مجموع کوفته و بیخته بر سویق یکجا ریلت و شکر
سرخ ده درم بعد از آنکه سه روز هر بامداد شیر و
شکر خورده باشند و غذا دو نوبت نخود آب و
تبرة خشک داند دو روز چهار درم باشامند نافع
بود و معالجه کرم کدو دانه مشکل است که البته
بعد از چهل روز یا دو ماه عود کند و در آخر
چیز دیگر باید داد دیگر بمیرند و بریزند ه
سفوفی که سنگ مثانه و گرده اطفال

پاک کند مغز تخم خربزه و صمغ عربی و صمغ آلو از
هر یک یک درم کوفته و بیخته سفوف سازد شربتی
نیم درم تا یک درم سفوفی که گرده و مثانه پاک
کند بگیرد مغز تخم خیار بالنگ و مغز تخم
کدو و مغز تخم خیار زه و مغز تخم خربزه و تخم
خطمی و از هر یک یک درم یک درم صمغ آلو یک درم
حجر الیهود نیم درم کوفته و بیخته جز این مطبوخ که
یاد کرده میشود بیاشامند مطبوخ حلبه
بیست درم با آب بجوشند چنانکه آب نصف بماند
و صاف کنند و هر روز یک درم تا پنج درم لعاب
بکو و کمیعال سفوف و پیچ ماد نبات بنوشند
هشت روز یا پنج استعمال کنند مجربست

سفوف عود مستعمل که نافع بود جهت ضعف معده
و سردی وی و اشتهاء طعام باز دید کند صنعت آن
قاقله و طباشیر و اصل السوس و ریوند چینی
و ورق گل سرخ و مصطکی و کبابه و زرنبک
و نعناع خشک و تخم کرفس از هر یک پنج درم
عود هندی ۲ درم و نیم قند سفید سی درم
کوفته و بیخته استعمال کند در حبوب
ایارج مستعمل سود مند بود جهت مرضها سرد
معده را پاک کند از همه خلطها و بغایة مفید است
صنعت آن ایارج فیقرا یکمثقال ۲ ل ترید سفید
تراشیده در روغن بادام شیرین چرب کرده ادرم
حب النیل و افتیمون و غاریقون سفید از هر یک
قیراط

یک درم تخم حنظل دانگی کوفته و بیخته با آب بادیانه
بسرشند و حب سازند هر یک بمقدار نخودی و این
یک شربت است اگر خواهد در عسل کرد اینده فرو برد
و اگر خواهد در شاف شکر سرخ پیچیده فرو برد
همه حبوب مسهل بود قوت ان تا دو ماه می ماند
و بعد از ان ضعیف شود بهتر ان که در روز ساخته
باشند و در پیش غربال در سایه نگاه داشته
تا سحرگاه بعد از ان بخورند حب بنفشه
مستعمل جهت درد سر و شقیقه سود مند بود و
دماغ را پاک گرداند و جهت درد گوش بغایة
نافع بود بنفشه خشک یکدرم ترید سفید
بروغن بادام شیرین چرب کرده یکدرم ربسوس

و پوست هلیله زرد و انیسون از هریک نیم درم
سقونیا شوی نیم دانک کوفته و بیخته باب خالص
بسرشند و حب سازند و این یک شربت است
حب الشبیار مستعمل سودمند بود جهت درد
معده و سر صنعت آن صبر اسقوطری ۳ درم
پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ و تربد سفید
مجوف بروغن چرب کرده و مصطکی از هریک
یکدرم کوفته و بیخته بسرشند و حب سازند
و در سایه نگاه دارند تا خشک شود و شربتی
یکمثقال تا ۳ درم در وقت خواب فرو برد و
بخسپد حب شاهترج مستعمل از کامل
الصناعه جهت جرب بغایت مفید است صنعت آن

پوست هلیله زرد و کابلی و سیاه از هریک پنج درم
صبر اسقوطری ۷ درم سقمونیا ۲ درم کوفته و
بیخته باب شاهترج خوب بیامیزند و در هاون کنند
بسایند و چون خشک شود و دیگر باره مکرر
باب شاهترج تا چهار نوبت بعد از آن سحق کنند و حب
سازند مانند نخودی و خشک کنند شربتی از یکدرم
تا یکمثقال نافع بود حب المسک مستعمل
مؤلف سنبل الطیب یکدرم فرنجمشک و قرنفل
و ناردمشک و کبابه و قرفه و بزباز و قرنفل
و خولنجان و سعد از هریک ادرم قاقله
و جوز الطیب از هریک نیم درم باب به و گلاب
و صمغ عربی حب سازند خاصیتش بوی دهن را طرفه کند

وقوه دل بدهد **نوع دیگر حب المسک**
همین عمل کند صنعت آن کبابه یک درم سنبل
الطیب ۱ درم قرنفل دو درم سعد ۲ درم پوست
اترج ۱ درم خولنجان ۱ درم قرفه ۲ درم زنجبیل
یک درم مشک خالص باب به و گلاب قدری
صمغ عربی حب سازند **حب السعال المستعمل**
سرفه بلغمی را سودمند بود صنعت آن رب السوس
و کثیرا از هر یک ۳ درم نشاسته کثیرا و صمغ عربی
مغز دانه کدو و از هر یک یک درم نبات مصری
کوفته و بیخته بلعاب بهدانه سرشند و حب سازند
نسخه دیگر هم حب سعال المستعمل
و این حب جهت سرفه حار مفید بود صنعت آن

مغز بادام سفید کرده و مغز تخم خیارین و نشاسته
و صمغ عربی و خشخاش سفید از هر یک یک درم
رب السوس ده درم باقلا مقشر سه درم کوفته
و بیخته بلعاب اسپغول سرشند و حب سازند و
استعمال کند **نسخه دیگر حب سعال** که
جهت سرفه تر مفید بود صنعت آن فلفل و نبات
مصری متساوی کوفته و بیخته حب سازند و
در دهن نگه دارند **حب ممسک مستعمل**
شکم ببندد و قطع خون شکم بکند صنعت آن
سماق ۲ درم عفص ۱ درم پوست انار ۳ درم
جوز سرو ۱ درم تخم مورد دانه ۳ درم کوفته و بیخته
باب که صمغ عربی در آن حل کرده باشند و حب سازند

شربتی ۲ درم با ذنب موده یا به استعمال کنند

قرص اندروخون که مستعملست جهت بواسیر

نادون و عصاره اکر صمغستان دادی شعان

و اسارون از هر یک ۲ د تفاح اذخر ۱۲ د

عود بلسان و قصب الذریره از هر یک ۲ د

دارچینی چهار درم ۲۳ مک فو ۲ د حماما ۲ د سنبل ۲ د

الخوان سفید ۸ د مصطکی ۴ د زعفران ۱۲ د

مجموع کوفته و بیخته بماء العسل سرشته حب سازند

و در قرص ساختن دست به روغن بلسان چرب

بکنند و بعد از آن در سایه خشک کنند این قوت را

تا دو سال قوه میماند قرص طباشیر ملین

سودمند جهت تبهای صفراوی و تشنگی ساکن

ساکن کرده اند و سرفه و خشونه حلق را بغایت

نافع بود صنعت آن طباشیر سفید ترنجبین سفید

مغز تخم خیار زه و مغز تخم خیار بالنگ و مغز تخم

کدو از هر یک دو د نشاسته و صمغ عربی و کتیرا

خشخاش سفید از هر یک ا درم کوفته و بیخته با

بکوبند و حب (قرص) سازند و بسایه خشک کنند

شربتی یک مثقال با شربت عناب و یا با شربت نیلوفر با

با هر دو نوشند نسخه قرص طباشیر معتدل که

مستعمل سودمند بود تبهای تیز و رفتن خون از شکم

با نافع بود صنعت آن ورق گل سرخ دو درم کوفته

و بیخته بلعاب بکو قرص سازند شربتی یک مثقال

قرص طباشیر بسته مستعمل بود و سود مند

جهة اسهال صفراوی و دموی نافع بود صنعت آن
صمغ عربی ده درم تخم حماض ده درم نشاسته
ده درم ورق گل سرخ پنج درم زرشک ۷ درم
سماق هشت درم مجموع بریان کرده طباشیر
هشت درم گل ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته
بگلاب قرص سازند و قوت این قرص تا شش ماه
باقی است شربتی یک مثقال است نوع دیگر
قرص طباشیر ممسک مستعمل درین نسخه در
اوزانست که در نسخهٔ اول گفته شد صمغ عربی و نشاسته
و تخم حماض بریان کرده از هر یک ۱ درم ورق
گل سرخ ۳ درم طباشیر و گل ارمنی و سماق
و ذوسنک از هر یک ۳ مثقال مجموع بریان کرده

طباشیر سفید و گل ارمنی از هر یک ۲ مثقال
کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و قرص سازند
قرص کهربا نسخهٔ دار الشفا نافع اسهال دموی
و اسهال از کبد باشد مروارید ناسفته و بسد
سوخته و کهربا سوخته و شادنج شسته و ودع
شسته و کثیرا بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده
و سماق بریان کرده از هر یک ۱ درم عصارهٔ
لحیة التیس و اقاقیا و طباشیر از هر یک
۲ درم کوفته و بیخته بلعاب لسان الحمل یا آب جلنار
بسرشند و قرص سازند شربتی یک و تا یک مثقال
قرص طباشیر کافوری ممسک مستعمل
نسخهٔ صاحب کامل خشخاش سفید و تخم کدو

ندعی از صدف

و تخم تودرک و مغز تخم خیار ۲ و مغز بادام
بریان کرده از هر یکی ۶ درم صمغ عربی و طباشیر
و تخم حماض و گل قرمز از هر یک ۳ درم نشاسته
۵ درم ورق گل سرخ ۵ درم کافور ا درم
کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و قرص
سازند شربتی یکی با آب به یا آب سیب یا به
آب مورد شکم ببندد و سرفه برطرف کند
و حرارت بنشاند و تنها گرم محرق زائل کند
قرص گلنار منع خون آمدن از شکم بکند
و اسهال کهنه را مفید بود صنعت آن نسخه
و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک ۴ درم ورق
گل سرخ و جلنار و اقاقیا از هر یک ۳ درم

علاج خون آمدن از بینی اگر خون آمدن
از بحرانست تا بحد ضعف نرسد منع نکند
و اگر بحد ضعف رسد نشاسته را بر که
خیز کند و بینی را بآن طلا کند و اگر نه
بند شود پارچه بر بینی بنهند
و اگر نه بند د آب کشنیز تازه بگیرند
و پاره کافور در وی حل کنند و به بینی چکانند
و اگر گلنار و اقاقیا و کافور را نرم بکوبند
و در بینی کنند و در بینی بدمند هم بازدارد
سرمه [illegible] معسول ۵ درم دارچینی
فلفل دار فلفل سپید از هر یکی یک درم نوشادر
نیم درم همه را باهم صلایه کرده بآب رازیانه

مستعمل را فایده دهد
و دوستان [illegible]

برسند سماق بسایند و خشک کنند و دیگر
بسایند بنیت جنین کنند بغایه نافع است
داروی اشک را منع کند توتیا ده درم
سبد هلیلج زرد صبر چهار درم فلفل نیم درم
دار فلفل یک درم همه را باهم یکی بد و سحق
کند و بالا ابدر کند و در چشم کشد و این
دارو بکحل الدمعه مشهور است بغایه نافع است
برود الاسود نافعست بیاض چشم را که
در اخر ها در چشم پیدا شده باشد و اب
امدن چشم و او برهم چسپیدن را کحل
اصفهانی یازده درم لولو درمی ساذج
هندی درم زعفران نصف درهم مامیرانیا

هشت درم سک داکه کافور دانگی همه را
سحق کنند و بالا کنند و بمیل در چشم بکشند
هر گاه که در چشم ورم پیدا شود دوان را
رمد گویند در ابتدا شیاف مامیثا و ورد احمر و صبر
حضض یکی صندل سرخ فوفل زعفران از هر یکی
بچ مال امیزند دو درم همه را بکوبند و بیزند
و معجون سازند باب دو باره رزد و لک و ثقرص
قرص سازند و هر گاه که حاجت شود باب
کشیز تازه حل کنند و بر پشت چشم و پلکها
چشم طلا کنند نافعست ٥

دیگر ... آنحضرت ...
کلمات بگوید ...
... عقرب ...
اَعُوذُ ...
لَا یُجَاوِزُ ...
مِنْ شَرِّ مَا ...
وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ هُوَ
آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ
مُسْتَقِیمٍ

... دهر کیرد
و در شود ...
جبر بسته شود و بیرون
اورد ... داخل
دارو کند ٥

۲۰۱

وحجامت آتش و با نیشتر زدن و خون بیرون کردن
و بی نیشتر زدن اما انچه خون بیرون نکند موجب
توجه ماده میشود بان عضو و این عمل در رعاف
یعنی خون از بینی امدن بجای می اورند و همچنین
در رفتن حیض وانچه با تش عمل کند جذب درد و نیشترات
موجب کی مان عضو می شود وانچه خون دفع کنند
موجب کم شدن ماده و سردی عضو است وچون مقصود
بیان هشتم احیاست و مشهور این نوع است باوردن
اقسام ان اکتفا می نماید اولا بدان که در حجامت
خون رقیق از ظاهر بیجنه پوست وحوالی بدن
دفع می شود وانرا و با عماق بدن کمتر می رسد
وهد از ده و سال طفل را حجامت جائز است و زان

دا

از کتاب مفتاح الجنان

جبی که نگاه دارند در دهان از برای
بیرون شدن اخلاط غلیظه از سینه رب
السوس فلفل قند بالسویه کوفته و بپخته
باب رازیانه حب سازند و گاهی شب
در دهان نگاه دارند و معجون ربو نافعست
از برای صاحب سرفه بلغمی و تنگی نفس
و پاک میکند سینه را و شش را از اخلاط
غلیظه و اجزای آن رب السوس زوفا خشك
پرسیاوشان از هریك دو درم تخم
مکر تری فلفل خردل سفینه مغز بادام
تلخ زراوند مدحرج تخم انجره از
هریکی پنج درم اجزای کوفته و بپخته

الا الی الله تصیر الامور و در رکعت
... بعد از فاتحه صد بار بگوید نصر
من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین
... بعد از فاتحه
استغفر الله و اتوب
... از سلام دهد و سجده کند
... در سجده بر نیاورده باشد
... سبحانه و تعالی اجرا داو را بر آورد
... وحی ... نماز را نماز کن
فنیکون ... یقین ...
حضرت رسول صلی الله علیه واله
فرموده ... ابو ...
یا کریم یا ... بس باید بگوید
لا اله ... لا اشرك به
شیئا ... علی الحق

بعد از شصت سال البته حجامت نباید کرد که مضرت حجامت
در ایشان بیشتر از فصد است و در اول ماه و آخر ماه
حجامت نکند بلکه روز شانزدهم و هفدهم
حجامت کند و این حکم کاهی است که ضرورت بحجامت
بیار نباشد و حجامت در دوم و سوم روز بهترین
اوقات است و نزد جمیع اطبا حجامت بر اکثر مقدم
بدن مذموم است خصوصاً بر مقدم سر که موجب ضعف
حواس میشود و در [illegible] دیگر تفصیل مذکور میشود
حجامت پس سر قائم مقام فصد اکحل داشته اند
و گند دهن را نافعست و موجب دفع سدار چشم و
اجفان میشود اما موجب فراموشی است و حجامت
میان سر و استخوانی که در پس سر آمده نافعست

دو درم کوفته و بیخته باب جلنار بسرشند و قرص
سازند شربتی یک مثقال و قوه این سم تا شش ماه
باقی ماند **قرص انجبار مستعمل مولف**
جهت [illegible] نافع بود صمغ انجبار
چهار درم ورق گل سرخ و صمغ عربی و کهربا
از هر یک سه درم نشاسته و گل ارمنی و بسد
و طباشیر و رب السوس و جلنار از هر یک
دو درم اقاقیا یکدرم کوفته و بیخته برب مورد
بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوتش تا شش ماه
باقی ماند **قرص زرشک کوچک مستعمل**
تخم کاسنی و تخم کدو و مغز تخم خیار بالنگ از
هر یک سه درم ورق گل سرخ چهار درم ربوند چینی

وسنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب [illegible]
سرشته و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوة ان تا نه ماه
بلذات قرص بنفشه نسخه صاحب کامل
درد چشم و درد شقیقه و درد سر زایل کند و دماغ را
از اخلاط پاک کرداند صنعتان بنفشه (ده درم)
ترید سفید تراشیده رب السوس سقمونیا
کثیرا نشاسته (ا درم) کوفته و بیخته قرص سازند (ا درم) و ناشتا
بخورند و جلاب بر بالا بنوشند بعد از انکه دو
روز جلاب خورده باشند قرص گل مستعمل
جهة درد معده و تبهای بلغمی نافع بود صنعت ان
ورق گل سرخ ده درم عصاره غافت و طباشیر
وسنبل الطیب از هر یک یکدرم رب السوس (دو درم)

کوفته و بیخته [illegible] قرص سازند شربتی ا درم و قوة
[illegible] قرص ریوند مستعمل
جهة تبهای [illegible] و سپرز و ورمها ان
و دردان بغایت مفید بود صنعتان ریوند
چینی (دو درم) و نمک مشک و تخم کرفس و انیسون و
عصاره غافت از هر یک (سه درم) کوفته و بیخته
باب سرشته و قرص سازند با شربت بزوری
یا با سکنجبین با صاحب مرض بدهند بعد از شش
ماه قوتش بر طرف شود بدانند اکثر قرصها بعد از
شش ماه از خاصیت ما فتند قرص کبر مستعمل
سودمند بود خاص جهة هر سپرز با سکنجبین بدهند
صنعتان پوست بیخ کبر (دو درم) زراوند طویل (دو درم) تخم فنجنکشت

وفلفل سیاه از هریک اشق اشق ماه هریک
(دو درم)
خوشیاند و حل کند و دارو ها را کوفته و بیخته
بدان بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال
با کلانیم **قرص کاکنج** مستعمل ورم مثانه و کلیه
و سوزش بول و جرکا مدن از قضیب را نافع بود
باشربت بنفشه و یا با حیرهٔ بنفشه و شیرهٔ تخم خیارین
بنوشند صمغ عربی تخم کرفس و بزرالنج از هر یکی
دو درم رازیانه مغز حب صنوبر کبار و تخم خیار
و مغز بادام تلخ سفید کرده و انیسون از هر یک
سه درم حب کاکنج پنج درهم مغز تخم خیارزه
(ترونک؟) (پوست برده)
۱۲ درم مجموع کوفته و بیخته باب رازیانه بسرشند
(تخم برده)
و قرص سازند شربتی یکمثقال و تعبا ذستن ماه

١٠٤

دیگر خواهند که سفید کند سفال
کاسهٔ چینی و آبگینه را بغایت نرم صلایه کند
و با سرکهٔ ترش دندان را بدان بشویند
اگر بیخهای دندان ضعف داشته باشد
این سنون بسازند و بمالند بیخ دندان بگیرد
شاخ گاو کوهی دو جزو مصطکی سه جزو
روغن گل پنج جزو درهم سرشته به بیخ دندان
بمالند **سنون** دیگر دندان را سفید گرداند
و بیخهای دندان را محکم سازد ملح سوخته سه جزو
و سادج دو جزو و سنبل دو جزو و رماد
الصدف چهار جزو گل خشک پنج جزو سعد
سه جزو و مفتاح الاذخر بیخ دسوک ساز(؟) آهک گرم

(حاشیه:)
طریق سوختن ... سرطان بحرانی ... اکله ... (؟)

طریق سوختن ... که
... کنند و ...
... نهند
... سوزند ...
و ... سوزند ...
و استعمال کنند

طریق رماد الصدف آنست که
صدف را در ... نهند و
بسوزند چنانکه خاکستر شود
و استعمال کنند

طلاء کمر

دواء قوی مجرب از استاد اسحق جراح

موم صافی سیرخشت مرداسنگ
اشق سفید تخم بابونه زاج سفید
و موم گاو روناس اسفیداج رصاص
مازو سبز برگ حنا صبر برگ گل خطمی
اشق را در سرکه حل کنند و در روغن گل سوخ با آن
بیامیزند تا حب مرهم شود و بعد از آن بعمل آرند

طلاء مجرب جهت کر و جرب بعد از شقیقه

زراوند مغاث کندش اشق بادام تلخ روناس
عدس مقشر مرداسنگ گوگرد بیخ حنظل
همه را بکوبند و بیزند و بسرکه معجون سازند
و در حمام بجوشد مالند و در سکنه مالند مدتی

۱۱۷

بعد از آن
در حمام بنشیند و بشویند و بیرون آیند
این طلا سودمندست بهق سفید و سیاه را
تخم ترب ده درم کندش هشت درم با هم بکوبند
و بیزند و بسرکه معجون سازند و طلا کنند

طلاء دیگر بعد از شقیقه عالند بهق سیاه را

دفع کند زراوند تخم الحنظل بورق کندش
همه اجزا مثل هم برداد و بکوبند و بیزند و معجون
سازد بسرکه و طلا کند و این طلا نافعست
جهت بهق سفید بعد از شقیقه بدن قسط حطیانا
زراوند عاقرقرحا از هر یکی یکدرم تخم ترنج
چهار درم همه را با هم بکوبند و [illegible] به بیزند
و بسرکه معجون کنند و آن موضع که بهق دارد طلا کنند

از قطران دافع
کمتر بهتر

اگر خواهند که تنقیه کند بواسطهٔ بهق سیاه هر
روز جلاب از بنفشه و گل سرخ و شاه تره
و اسطوخودوس و گاوزبان و تخم کاسنی و
عناب و سپستان و آلو بخارا بنوشند بعد از
سه روز سنا مکی و حب ماذ افیتمون دوا
اضافه کنند بعد از هفت روز بسفایج
فستقی مویز منقی و اصل السوس و افسنتین و
روغن بادام اگر یبوست در بدن باشد و در تا دو
اثر نفع پیدا شود داخل کنند بهتر و پرسیاوشان
داخل کنند بعد از نفع دادن این حب سازند
اطریلال تخم شاهتره عاقرقرحا سیدسیستر (?)
حب سازند فرو برند و بخوابند و یا این حب

زنجبیل (?)

۱۰۵

تربد سفید ریوند چینی لاژورد غاریقون مخمر (?)
تخم حنظل نیم دانه مطبوخ در عقب بازخورند
هلیله کابلی سنی افیتمون از هر یکی ده درم
بسفایج اسطوخودوس سنا مکی از هر یکی
۴ درم گل سرخ افسنتین غاریقون مویز منقی
سه دا به پیاله آب جوشند چنانکه یک پیاله بماند
و صاف کنند ملح هندی سنبل ... مغسول
سه دار و ساخته بخورند و شکم را ساعة
فساعة چپ کنند بعد از عمل چند نوبت
آبی که مرغ فربه در وی پخته باشد پیاله بنوشند
و بعد از آنکه تنقیه تمام شد شربت نبات با عرق
گاوزبان و گلاب بخورند و دهند تنقیه روز

و یکروز در میان بحمام بروند و بعد از حمام و بعد از
تنقیه طلاها که نوشته شد بکنند و غذاها غلیظ و
کثیف تا بجاه بخورند که برطرف میشود انشا الله

اگر خواهند که بدانند که زن حامله است یا نه اینچنین
می توان دانست که ضعف و فتور در تن پیدا میشود از
مباشرت چنانکه ارزو ندارد و کراهت دارد و چون مباشرت
کرده شود درد در شکم ناف پیدا می شود و غثیان آید
و بعد از ان سستی و کاهلی و ثقل بدن پیدا می شود و طعام میل
نمیکند و این اعراض بیشتر در حمل دختران بیشتر پیدا می شود
و در حمل پسران کمتر اگر خواهند که بدانند که حمل مذکر است
یا مونث بدین طور میتوان شناخت که لون زن در حمل
بسیار تغیر نکرده باشد و خوشحال و خندان باشد

باشد اسقاط تعادیل که اخذ شده از جداول اربعه اسقاط
میکنی زمامهای مطلقه را ازو و باقی میکذاری زیادتی را
جهت انکه مقصود اخذ اوست میان تعادیل ماخوذه
در جدول اربعه و میان زمامهای مطلقه پس تهیه چین از
جدول حروف که تعمیر کرده اول بقاعده تعمیر کتاب زمامهای
ایام معدله اول حروف ایام را وان ١٤ حرفست بهر زمامی
حرفی و ثبت کن انها را در جدول و ثانی زمامهای منازل
معدله است حروفش و ثبت کن او را و ثالث زمامهای بروج
که معدله است حروفش ثبت کن انها را پس در انجا زمامهای
اسماء که معدله است حروف او ثبت کن همچنین و تقسیم کن
حروف هر قسم را چهار چهار و بکیر جا در هر قسم را و ابتدا
کن اول بحروف ایام و ثانی بحروف منازل و ثالث بحروف
بروج و رابع بحروف اسم پس سیمی همچنین پس دویمی همچنین
پس اولی همچنین پس چهارمی همچنین پس پنجمی همچنین سیمی
و همچنین تا اخر حروف وان سیمی هر قسمی است و بنویس

هر چهار حرف متوالی بدستوری که اخذ کرده در
مربعی مقابل مربعهای حروف تاجمع کردد با تو پنجاه
وشش حرف پس ازان جواب سؤال تست اورا
ترکیب کن وبخوان تامجهول معلوم کردد واستخراج
تمام شود واین قاعده ایست در استخراج جواب بیرون
باید اورد جواب سؤال دیکر که ددم بیرون امد
کداما جوابیکه درین مسئله قضای لازم است یا معلق
اکر جواب براید لازم است همان جواب اول خوبت واکر
براید معلقات یاقید شده که معلق بچیز چیزات یا
اهمال شده اکر قید شده پس کافی است والا محتاج جواب
سؤال سیوم میباشیم که بچیز چیز معلقات وجواب سوم
اخر جواب وسؤال است مثال کرده شیخ ما که جواب این
سؤال داد در حضور او بکویند ومرا مطلع کرده بتمام
اعمال سوای دقایقات معدله که مرا مطلع نکرده بود پس
پرسید که ایا قران اعظم در سال |۷۴ تغیری به
پادشاه

میدهد دولت پادشاه اصفهان یا نه وبود وقت
سؤال که کذشته بود سه ساعت از شروق روز
جمعه ۲۴ شهر شوال |۷۳ از هجرة در درجه
سیزدهم بود از برج جوزا وماه در منزل رشا بود
در مدینه منوره کرفتیم حروف روز بیست چهار
خ وحروف منزل قرع بود حروف برج که ثلث
اول اسد بود هم وحروف اسم سائل احمد بود چراکه
اسم سائل احمد رثلث اخر سؤال بود امهات اربعه این است
خ غ هم م نوشتیم در جدول همچنین در خانه اکر کسر است
یکی قبلی است

تکرار	امهات	السؤال	بقا	طرح	حرف جامع	زمامات	مطلقه	
خ	غ	ه	م	خ	غ	ه	ن	۳ ۳۰
خ	غ	ه	س	خ	غ	ه	ع	۳۰۴۰۲۰
خ	غ	ه	ف	خ	غ	ه	ص	۳۰۳۰۸۰
خ	غ	ه	ق	خ	غ	ه	ر	۳۰۵۱۰
خ	غ	ه	ش	خ	غ	ه	ت	۳۰۹۱۰
خ	غ	ه	ث	خ	غ	ه	خ	۴۳۰۱۰
خ	غ	ه	ذ	خ	غ	ه	ض	۴۷۱۰
خ	غ	ه	ظ	خ	غ	ه	غ	۱۵۱۰
خ	غ	ه	ا	خ	غ	ه	ب	۳۲۱۵
خ	غ	ه	ج	خ	غ	ه	د	۳۲۱۹
خ	غ	ه	ه	خ	غ	ه	و	۳۲۲۳
خ	غ	ه	ز	خ	غ	ه	ح	۳۲۲۷
خ	غ	ه	ط	خ	غ	ه	ی	۳۲۳۱
خ	غ	ه	ک	خ	غ	ه	ل	۳۲۶۲
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۵۹۴۷

۱۰۸

وجمع کردیم سطرهای مبسوطه را بجمل کبیر
بجدولا اول سطرهای زمام مطلقه ۳۰ ۳ و سطرهای
دوم ۳۴۲ ۳ و سطر سوم ۸۰ ۳ ۳ و برین قیاس
تا اخر سطرهای جدول وجمع کردیم تمام عدد سطرهای
زمامات را ۵۹۴۷ وجمع کردیم سطور قائمه جمل
کبیر را که در جدول بود از اول قائمه خا را عدد بس
۸۴ و ثانیا عدد غین ها را ۱۴۰ و برین قیاس باقی
سطرهای قائمه پس جمع کردیم تمام قائمه را از اعداد
این شد ۵۹۴۷ مطابق مجموع عدد سطرهای
شد پس معلوم شد صحت حروف جدول و اگر موافق
نباشد غلط خواهد بود از راه نقطه یا حرف پس درست
او را پس اخذ کردیم خ را حروف ایام تعادیل ایام
چهارده کانه تعدیل از جدولش و نوشتیم بعد از
زمامات مطلقه در جدول هر تعدیلی را برابر

زمامش وانداختیم کمتر را از اکثر ازان دو عدد
انچه باقی ماند زمام ایام معدله است و نوشتیم
انها را در جدولی بعد از جدول تعادیل منازل هر
زمام معدلی را پیش از تعدیل او گرفتیم هم حرف
طالع تعدیل طالع چهارده کانه تعدیل از جدولش
و نوشتیم بعد از جدول زمامهای منازل معدله در
جدول هر تعدیلی را در برابر زمام مطلق گرفتیم فاصل
میان او و میان زمام مطلق را به طرح کمتر از بیشتر او
و باقی را نام کردیم زمام طالع معدله و نوشتیم در جدول
بعد از جدول تعادیل هر زمام را پیش از تعدیل پس
گرفتیم مر را چهاری امهات حروف اسم تعدیل اسم
چهارده کانه تعدیل از جدولش و نوشتیم بعد از جدول
زمام طالع معدله بالتمام و این عه زمام است ازان جمله
۲۶ از زمام معدلات اند زمامهای ایام و مثل او و از زمامهای
طالع

طالع و مثل او از زمامهای اسم و برچیدیم حروف
ایام را از جدولی که تکسیر کرده بودیم در او امهات
بزمامهای ایام معدله چهارده حرف و نوشتیم
انها را بعد از سه جدول از زمامهای اسم معدله باین
که بشماری حروف اول را و اخر را بگیری او را هر مرتبه و
چون اخر شد عدد تا اخر جدول و بر میگردیم بعدد
اولی جهت انکه او مثل دایره است و اولی نیست او را
برچیدیم حروف منازل را از و بزمامهای منازل معدله
و نوشتیم انها را بعد از دو جدول از زمامهای اسم معدله
بطریق مذکور و برچیدیم حروف طالع را بهمان طریق
بزمامهای طالع معدله و نوشتیم او را بعد از جدول زمامهای
اسم معدله و برچیدیم حروف اسم را نیز بهمان طریق بزمامهای
اسم معدله و نوشتیم انرا بعد از جدول زمامهای اسم معدله
بدون فصل پس بهم رسید معنی او حرفی که مذکور میشود

وگرفتیم حرف چهارم هر جدول را از حروف ایام
و منازل و طالع و اسم و ابتدا کردیم بچهارم حرف
ایام پس بچهارم حرف منازل پس بچهارم حرف
طالع پس بچهارم حرف اسم و نوشتیم حروف اربعه را
در مربعی اول حرف از حروف ایام گرفتیم سیوم هر
قسمی را بهمان ترتیب و حروف اربعه را در مربعی
مقابل حروف دوم از حروف ایام و گرفتیم قسم دوم هر
قسمی را بهمان ترتیب و نوشتیم حروف را در مربعی مقابل
سوم حرف از حروف ایا[illegible] را در مقابل
مذکور و نوشتیم حرف ا[illegible]
حرف از حروف ایام و [illegible] چهارم
پس هشتم پس پنجم پس [illegible] پس هفتم
پس نهم پس چهارم پس یزدهم و [illegible] پس دهم
را در مربعی مثل اول و نامیدیم این حرف [illegible] حرف
جواب [illegible] ترکیب کردیم حروف جواب را [illegible]
[illegible]